

موازنه نهادی قدرت در جامعه سنتی ایران

(بازخوانی تحولات ایران از صفویه تا قاجاریه براساس رویکرد نهادگرایی تاریخی)

علی جنادله^۱

چکیده

در این مقاله تلاش می‌شود در مقابل گفتمان غالب در جامعه شناسی تاریخی جامعه ایران، مبتنی بر خودکامگی و استبدادزدگی تاریخی جامعه ایران و غیاب تاریخی نیروهای مستقل و موثر اجتماعی، براساس «رویکرد نهادگرایی تاریخی»، برای ارائه یک روایت بدیل از تحولات جامعه ایران، نشان داده شود که چگونه شکل‌گیری حکومت صفویه به عنوان یک «بزنگاه مهم» تاریخی براساس الگوی «توالی‌های واکنشی» و با به جنبش در آوردن زنجیره‌ای از رخدادها، زمینه‌ساز ظهور نیروهای اجتماعی مستقل و موثری شد که منجر به پیکربندی نهادی خاصی در دوره قاجاریه شدند. این پیکربندی نهادی، مبتنی بر شبکه نسبتاً پیچیده‌ای از روابط متقابل بین چهار نهاد اصلی یعنی حکومت مرکزی، روحانیت، بازار و ایلات و قبایل بود که حاصل آن تعادل نهادی نسبتاً پایداری بین این نهادها بود. این تعادل نهادی نه ناشی از سلطه یک نهاد بر نهادهای دیگر بلکه محصول موازنه قدرت بین این نهادها بود. این میراث

۱. استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی

نهادی، براساس «مکانیسم‌های قدرت محور»، بازتولید می‌شد.

مفاهیم کلیدی: صفویه، قاجاریه، نهادگرایی تاریخی، تعادل منقطع، بزنگاه مهم

مقدمه

اغلب دیدگاه‌هایی که درخصوص تحلیل و تبیین تحولات تاریخی جامعه ایران ارائه شده است، علارغم بکارگیری مبانی نظری و تعابیر متفاوت، همگی در اشاره به استبدادزدگی تاریخی جامعه ایران اشتراک نظر دارند. این مطالعات تصویری از جامعه ایرانی ارائه می‌دهند که به لحاظ تاریخی در راس آن همیشه یک حکومت استبدادی و خودکامه بوده که مانع رشد انجمن‌ها، اصناف، طبقات و یا بطور کلی هرگونه نیروی مستقل اجتماعی بود. براساس رویکرد غالب در این مطالعات که می‌توان از آن تحت عنوان «گفتمان استبدادزدگی و خودکامگی» نام برد، در جامعه ایران، قدرت مطلق از آن حکومت بوده و هیچگونه نیروی سیاسی و اجتماعی موثری که توان مقاومت و عرض اندام در مقابل اراده و خواست حکومت را داشته باشد وجود نداشت (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۳۷ و ۵۳؛ اشرف، ۱۳۵۹: ۳۴؛ زیباکلام، ۱۳۷۵: ۶۰). بر همین اساس، دولت نماینده هیچیک از طبقات یا نیروهای اجتماعی نبوده و مشروعیت آن وابسته به هیچ منبع بیرونی نبوده بلکه اساسا ناشی از واقعیت قدرت خود بود (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۷). بدین معنی که «تسخیر قدرت و در دست داشتن حکومت» برای شاهان خود بخود «مشروعیت» و «مقبولیت» به دنبال می‌آورد (زیباکلام، ۱۳۷۷: ۱۸۵). و این دولت و حکومت بود که «ملاک و مظهر مشروعیت و اقتدار و معیار تقسیم امتیازات و تخصیص امکانات» بود (سریع القلم، ۱۳۸۶: ۸۹). بدین ترتیب، قائم به ذات بودن دولت و عدم

نیاز آن به یک منبع مشروعیت‌بخش بیرونی منجر به استبداد و خودکامگی دولت در ایران شده است که در آن هیچگونه رویه‌های جا افتاده تعیین‌کننده حقوق و وظایف متقابل دولت و جامعه وجود نداشت (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۷۵؛ سیف، ۱۳۹۰: ۲۴۷).

گفتمان استبدادزدگی و خودکامگی هرچند سنت شناخته شده‌ای را در جامعه‌شناسی تاریخی ایران بنا نهاده و زمینه‌ساز مطالعات تاریخی جامعه‌شناختی قابل تقدیری بوده است، با اصرار بر تحمیل مفروضات خود بر واقعیات تاریخی جامعه ایرانی، منجر به سیطره فهم نادرستی از تحولات و پویایی‌های جامعه ایرانی نیز شده و از جنبه‌های مختلفی، نقدهایی جدی بر آن وارد است.

یکی از مهمترین نقدهای وارد بر این گفتمان، اتخاذ یک رویکرد تک خطی درخصوص تحولات جوامع و تحمیل نظریه بر واقعیات تاریخی است. هرچند که اغلب نظریه‌پردازان این گفتمان، دیدگاه‌های خود را در مقابل رویکرد تک خطی مارکسیستی به تحولات جوامع ارائه کرده‌اند، اما آنها نیز با مرجع قرار دادن سیر تحولات خاص جوامع اروپایی بعنوان یگانه مسیر توسعه و تلاش برای تبیین عقب‌ماندگی جامعه ایرانی براساس اثبات غیاب عناصر جوامع اروپایی همچون عدم وجود اصناف، طبقات مستقل اجتماعی، نهاد مالکیت، قانون و ... و به تعبیر رجب‌زاده (۱۳۷۸) بهره‌گیری از قیاس خفی به شیوه دیگری در دام تحلیل‌های تک خطی افتاده‌اند.

این تحلیلگران با پذیرش مسیر تک خطی توسعه، برای اثبات غیاب عناصر موجه توسعه در جامعه ایران، از نظریه شیوه تولید آسیایی و استبداد شرقی به طور ضمنی یا آشکارا تاثیرپذیرفته و در تحمیل آن بر واقعیات تاریخی و اجتماعی جامعه ایران اصرار ورزیده‌اند. در حالی که هیچکدام از دو تبیین ارائه شده توسط انگلس (مبتنی بر تبیین برآمدن حکومت‌های استبدادی به دلیل بوروکراسی گسترده و متمرکز حکومت برای اداره امور عمومی در جوامع کم آب و گسترده) و مارکس (مبتنی بر برآمدن حکومت استبدادی به دلیل پراکندگی جامعه و عدم شکل‌گیری طبقات و نیروهای اجتماعی مستقل) با واقعیات تاریخی و اجتماعی جامعه ایران همخوانی ندارد. بکاربردن تعبیری همچون فئودالیسم، و به ویژه فئودالیسم قبیله‌ای از سوی تحلیلگرانی همچون کدی (۱۳۶۹)، مینورسکی (۱۳۶۸)، باثوسانی (۱۹۷۱)، بنانی (۱۹۷۸)

و... برای ترسیم ساختار سیاسی و اجتماعی جامعه ایران به ویژه از دوره صفویه به بعد، بیانگر نوعی عدم تمرکز نظام سیاسی و اداری در جامعه ایرانی است. فلور بیان میکند حکومت مرکزی غالباً به دلیل کمبود نخبگان سیاسی در قدرت مرکزی و نبود راه‌های ارتباطی مناسب با نواحی مختلف کشور، ناگزیر بود که به طرز گسترده‌ای عدم تمرکز در قدرت و شکل‌گیری‌های قدرت‌های محلی را بپذیرد چرا که برای حفظ نظم عمومی و گردآوری مالیات نیازمند همکاری این قدرت‌های محلی بود (فلور، ۱۳۶۶: ۲۷۷).

علاوه بر این، وظایف حکومت مرکزی عموماً منحصر به جمع‌آوری مالیات، حفظ نظم و امنیت عمومی بود و بیشتر امور و خدمات عمومی همچون آموزش و پرورش، بهداشت عمومی، محاکم قضایی، فعالیت‌های تجاری و اقتصادی، رفاه عمومی و... خارج از دستگاه‌های اداری قرار داشت و در حوزه فعالیت نهادهای اجتماعی غیردولتی بود (انصاری، ۱۳۸۴: ۵۱؛ کدی، ۱۳۶۹: ۵۸؛ مارتین، ۱۳۸۹: ۳۰). بدین ترتیب وجود یک حکومت با یک دستگاه اداری گسترده و متمرکز دولتی، نمی‌تواند با شرایط ساختار سیاسی و اجتماعی جامعه ایران سنتی همخوانی داشته باشد.

باور به عاملیت انحصاری دولت و عدم وجود نیروهای مستقل اجتماعی نیز امروزه در آثار مختلفی به چالش کشیده شده است. مسعود کمالی (۱۳۸۱)، با بکارگیری مفهوم جامعه‌مدنی، تحولات جامعه ایران را به عنوان برآیند روابط سه جانبه علما، بازاریان و دولت مورد توجه قرار داده است. او جامعه مدنی را توانایی جامعه در سازمان دادن خود خارج از دخالت دولت و همچنین عرصه جدال دیالکتیکی و تقابل بین دولت و اجتماعات و انجمن‌های مدنی در نظر گرفته است. آزاد ارمکی (۱۳۸۴) نیز، با نقد تصور غالب مبنی بر عاملیت انحصاری دولت و بی‌توجهی به نقش نیروهای اجتماعی، رویکردی سه پایه‌ای را در پیش می‌گیرد که براساس آن، «دو نهاد خانواده و دین در کنار نهاد سیاسی و دولت، در ساختن ایران معاصر سهیم بوده‌اند» (۱۷۸) و در این میان نقش هیچ یک از این نهادها قابل فروکاستن به یک نهاد و عامل انحصاری نیست. بلکه این سه نهاد در تعامل و تضاد با یکدیگر، فضای زندگی تحت عنوان حوزه عمومی را شکل می‌داند (همان، ۱۷۹). ونسا مارتین (۱۳۸۹)، نیز در تحلیل تحولات دوره قاجاریه، با ارائه مفهوم خاصی از عدل و عدالت که ریشه در شریعت دارد، به یک نظام

پیچیده موازنه میان عناصر مختلف جامعه از جمله دولت، علما، قدرت‌های محلی، بازاریان و حتی سطوح مختلف مردم عادی اشاره می‌کند که محصول مذاکره و چانه‌زنی گروه‌های مختلف مردم با یکدیگر و با دولت بود. وی در تحلیل‌های خود، میزان تاثیرگذاری مردم و شیوه‌های سازماندهی آنها را در تعامل با دولت مورد توجه قرار داده است.

اصرار بر تحمیل نظریه استبدادشرقی بر صورتبندی اجتماعی جامعه ایران و نفی وجود نیروها و طبقات اجتماعی مستقل، منجر به اتخاذ یک رویکرد تک عاملی و «دولت محور» در گفتمان استبدادزدگی و خودکامگی برای تحلیل تحولات و پویایی‌های تاریخی جامعه ایران شده است. این دیدگاه با اصالت دادن به حکومت یا «دولت» به عنوان کنشگر و عامل اصلی تحولات جامعه و باور به عدم وجود نیروهای مستقل اجتماعی، ناگزیر از تاثیر متقابل دولت و جامعه بر یکدیگر و بویژه نقش و عاملیت نیروهای اجتماعی در تحولات جامعه غفلت کرده و به «غیاب جامعه» به عنوان «نیروهای اجتماعی» موثری که نقش عمده‌ای در تحولات اجتماعی جامعه ایران داشتند، منجر شده است. اتخاذ رویکرد جبرگرایانه اقلیمی و جغرافیایی برای تبیین استبدادزدگی و خودکامگی جامعه ایرانی (کاتوزیان، ۱۳۷۲؛ زیباکلام، ۱۳۷۵؛ سیف، ۱۳۹۰؛ پیران، ۱۳۸۴؛ آبراهامیان، ۱۹۷۴)، غفلت از عاملیت نیروهای اجتماعی و رویکرد ساختارگرایانه این گفتمان را تشدید می‌کند.

تاکید بر استبدادزدگی تاریخی و عاملیت انحصاری دولت و بی‌توجهی به عاملیت نیروهای اجتماعی منجر به تقلیل تحولات جامعه و تعاملات، مقاومت‌ها و چانه‌زنی‌های نیروهای اجتماعی با حکومت به الگوی عمومی چرخه مستمر استبداد-هرج و مرج-استبداد در تحلیل‌های ارائه شده از سوی نظریه‌پردازان این گفتمان شده است (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۳۷؛ اشرف، ۱۳۵۹: ۱۲۷؛ پیران، ۱۳۸۴؛ سیف، ۱۳۹۰: ۲۹). گفتمان استبدادزدگی و خودکامگی با پذیرش این چرخه به عنوان سرنوشت محتوم و گریزناپذیر تاریخی جامعه ایران و تبیین آن براساس غیاب عناصر جامعه غربی، خصلتی شرق شناسانه به خود می‌گیرد که نتیجه آن باور به «امتناع ساختاری» جامعه ایران برای تحول از درون و برجستگی عوامل بیرونی در تبیین برون رفت از این امتناع می‌باشد (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۰۰؛ سیف، ۱۳۹۰: ۴-۲۴۳؛ زیباکلام، ۱۳۷۷: ۴-۲۱۱).

اما علاوه بر نقدهای نظری فوق، هرچند گفتمان استبدادزدگی و خودکامگی رویکردی انتقادی به استبدادزدگی به عنوان علت اصلی عقب ماندگی جامعه ایران دارد، با ذاتی و ماهوی دانستن این ویژگی برای جامعه ایران و تفسیر مقاومت‌ها و پویایی‌های جامعه ایران براساس دوگانه استبداد- هرج و مرج و باور به امتناع تحول درونزاد جامعه ایرانی، همیشه در عمل می‌توانسته محمل و توجیه نظری مناسبی را برای طبیعی جلوه دادن حکومت‌های استبدادی و استمرار آنها در جامعه ایرانی و برخورد این حکومت‌ها با پویایی‌ها و عاملیت نیروهای اجتماعی داخلی با توجیه هرج و مرج آفرینی و یا نشأت گرفته از تحریکات و مداخلات خارجی فراهم کند.

با توجه به نقدها و ملاحظات فوق، در این مقاله تلاش می‌شود در مقابل روایتی که گفتمان «استبداد زدگی و خودکامگی» از جامعه ایران ارائه می‌کند، روایت بدیل دیگری ارائه کرد که در آن بر «بازگشت به جامعه» به معنی شناسایی نیروها، نهادها و عاملیت‌های اجتماعی متعدد تاکید می‌شود. روایتی که در آن بر وجود نیروهای مستقل و موثر اجتماعی و روابط متقابل آنها با حکومت که فراتر و پیچیده‌تر از رابطه ساده اعمال یکطرفه سلطه حکومت بر جامعه و انقیاد و اطاعات جامعه در برابر سلطه دولت می‌باشد، تاکید می‌شود.

تمهید نظری برای ارائه یک روایت بدیل

ریشه‌های نظری غلبه رویکرد «دولت محور» در جامعه‌شناسی تاریخی ایران را باید در غلبه سنت تاریخ سیاسی، نگاه شرق شناسانه ناشی از نظریه مدرنیزاسیون و به ویژه جذابیت نظریه شیوه تولید آسیایی به عنوان دیگری سیر تحول جوامع غربی جستجو کرد. همچنین شرایط تاریخی تامل و تفکر درخصوص تحولات جامعه ایرانی نیز تاثیر خاص خود را در گسترش این نظریه داشته است. از آنجا که نخستین گامهای نوسازی در ایران و بسیاری دیگر از جوامع غیر غربی، در پاسخ به شرایط نوین جهانی ناشی از ظهور دولتهای مدرن غربی بود که به بیان میگدال (۲۰۰۴) مزیت نسبی آنها در بسیج و سازماندهی منابع برای جنگ و اهداف دیگر، تهدیدهای جدی‌ای را متوجه دیگر قدرتهای سیاسی میکرد، بازاندیشیها و تاملات صورت گرفته درخصوص تحولات جوامع غیر غربی، به میزان بسیاری زیادی متاثر از باور به قدرت بلامنازع دولت در جهتهای و اعمال تغییرات بود که منجر به غلبه رویکرد «دولت محور» در

این تحلیلها شده بود.

همانگونه که میگدال (۲۰۰۴) بیان کرده است، در دیدگاههای «دولت محور»، دگرگوینها و تحولات جامعه بعنوان بخشی از فرآیندهایی که در آنها دولت مرکزیت اصلی را دارد مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. در مقابل کسانی که سلطه بر آنها اعمال می‌شود - ابژه‌های کنترل - نقش کمی در این نظریه‌ها دارند. مرکزیت دولت و بیتوجهی به ساختار و مقاومت و استقلال بخش - های پیرامونی جامعه، ویژگی اصلی بسیاری از کارهای عمده اولیه در زمینه توسعه و همچنین بسیاری از مطالعات معاصر است (میگدال، ۲۰۰۴: ۲۰۰).

این در حالی است که همانگونه که اندرسون (۱۹۶۷) با ارائه مفهوم «حاکمیت محدود»^۱ بیان کرده است، برخلاف رویکردهای دولت محور، دولت از عاملیت انحصاری برخوردار نیست و همانگونه که بر دیگر نهادهای اجتماعی تاثیر دارد، به نوبه خود از آنها نیز تاثیر می‌پذیرد و بدین ترتیب باید دولت را به عنوان نهادی در میان بی‌شمار نهادهای اجتماعی دیگر که حیات اجتماعی را شکل میدهند، در نظر گرفت. البته همانگونه که اسکاچیل (۲۰۰۲) و میگدال (۲۰۰۴) تاکید کرده‌اند، انتقاد به رویکردهای دولت محور نباید به نادیده گرفتن قدرت دولت و پذیرش تحلیل‌های جامعه‌محوری که در آنها دولت صرفاً صحنه خاتمه یافتن تضاد میان گروه‌ها و بخش‌های جامعه تلقی می‌شود، منجر شود. براساس ترمینولوژی میگدال (۲۰۰۴)، در نظریه خود تحت عنوان «دولت در جامعه»^۲ تصویر واقع بینانه‌تر از جامعه، «آمیزه‌ای از سازمان‌های اجتماعی»^۳ است. در این تصویر برخلاف هرگونه مدل تک عاملی، که برای حل مساله اقتدار و دگرگونی در پی یافتن یک موقعیت نسبتاً منسجم اقتدار - بعنوان مثال مرکز، دولت و یا طبقه اجتماعی مسلط - بعنوان عامل تعیین کننده اقتدار و دگرگونی می‌باشند، فهم بهتر سلطه و دگرگونی نیازمند در نظر گرفتن «عرصه‌های متکثر سلطه و مقاومت در جامعه»^۴ بوده و بر لزوم پرهیز از هرگونه چارچوبی که نیروهای اجتماعی و عاملیت آنها را نادیده گرفته و یا جامعه را به یک عامل یا نیروی اجتماعی خاص تقلیل

1. Limited government

2. State in society

3. Society as a mélange of social organization

4. multiple arenas of domination and opposition

می‌دهد تاکید می‌شود.

بدین ترتیب، دولت، همه چیز نیست و سازمان‌ها و کنشگران دیگری نیز روابط اجتماعی و سیاست را شکل می‌دهند و تحلیل‌گران باید ساختار و فعالیت‌های دولت را در ارتباط با آنها بررسی کنند (اسکاچپل، ۲۰۰۲: ۸۰۹). این همان موضوعی است که اسکاچپل (۲۰۰۲) تحت عنوان رویکرد ارتباطی به معنی تاکید بر روابط دولت با محیط گسترده‌تر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که کنشگران مختلف دارای منافع و منابع خاص خود به وجود آورده‌اند، مطرح کرده است.

رویکرد نهادگرایی تاریخی نیز بر آنچه که هال (۱۹۸۶) تحت عنوان «ویژگی ارتباطی» نهادها^۱ می‌خواند، تاکید دارد: مهم‌تر از ویژگی‌های رسمی نهادهای دولتی و اجتماعی، آنچه که فی‌نفسه از اهمیت بیشتری برخوردار است این است که چگونه پیکربندی نهادی مورد مطالعه، کنش‌های متقابل سیاسی را شکل می‌دهد (تلن و استینمو، ۲۰۰۲: ۶). نهادگرایان تاریخی در تحلیلهای تاریخی خود به ندرت بر یک زمینه نهادی یا سازمانی منفرد تمرکز می‌کنند و در مقابل به تحلیل‌های با برد متوسط یا پهن دامنه‌ای پرداخته که به بررسی نهادهای متکثری که در یک زمینه گسترده‌تر با یکدیگر کنش متقابل کرده، عمل می‌کنند و تحت تاثیر آن زمینه گسترده‌تر قرار می‌گیرند، می‌پردازند. به عبارت دیگر، نهادگرایان تاریخی به بررسی خواستگاه‌ها، تاثیرات و ثبات یا بی‌ثباتی کلیت پیکربندی نهادی می‌پردازند (پیرسون و اسکاچپل، ۲۰۰۲).

از منظر نهادگرایی تاریخی تعامل و کنش متقابل بین نهادها در یک زمینه گسترده نهادی، تنها مبتنی بر هماهنگی و روابط کارکردی بین نهادها نمی‌باشد، بلکه تضاد و عدم توازن قدرت و بی‌ثباتی نیز برجسته است. همانگونه که جک نایت (۱۹۹۲) در کتاب «نهادها و تضاد اجتماعی»، بیان کرده است، نهادها منعکس‌کننده تضاد اجتماعی میان کنشگرانی با اهداف متفاوت و مغایر می‌باشند و «نهادهای اجتماعی محصول تلاش برخی کنشگران برای محدود کردن کنش دیگرانی است که با آنها کنش می‌کنند» (۹۲۱۹: ۱۹). بر این اساس، نهادگرایی تاریخی با تاکید بر پیکربندی نهادی و تضاد موجود در این زمینه نهادی گسترده، به بررسی

توازن‌های بی‌ثبات قدرت و منافع پرداخته و نهادها را همچون محصولات در حال تحول منازعات کنشگران نابرابر می‌دانند (پیرسون و اسکاچل، ۲۰۰۲).

نهادگرایی تاریخی با پرهیز از تمرکز بر یک زمینه نهادی یا سازمانی منفرد و مورد توجه قرار دادن کلیت پیکربندی نهادی و مطالعه تعامل و کنش متقابل بین نهادها در یک زمینه گسترده نهادی، از اتخاذ هرگونه مدل تک عاملی برای تبیین تحولات تاریخی اجتناب کرده و با در نظر گرفتن نهادها به مثابه محصولات در حال تحول منازعات نیروهای اجتماعی و مورد توجه قرار دادن منافع کنشگران و روابط قدرت در شکل‌گیری نهادها، عاملیت نیروهای اجتماعی را مورد توجه قرار داده و یک پیوند نظری میان افرادی که تاریخ را می‌سازند و شرایطی که تحت آن این کار را می‌کنند - یا به عبارت دیگر پیوند عاملیت - ساختار - فراهم می‌سازد (تلن و استینمو، ۲۰۰۲: ۱۰ و ۱۱). زیرا نهادگرایی تاریخی همزمان با توجه به رابطه بین سوژه و محیط نهادی، بر «چسبندگی»^۱ آرایشهای نهادی شکل گرفته به صورت تاریخی نیز تاکید میکند (تلن و استینمو، ۲۰۰۲: ۱۵). بدین معنی که آرایشهای نهادی محصول فرآیندهای تاریخی هستند و به سادگی دگرگون نمی‌شوند. زیرا «هر نهادی (رسمی یا غیر رسمی) در مجموعه نهادی بزرگتری قرار دارد و تغییر در هر مجموعه قواعد (نهاد) می‌تواند دلالت بر تغییر در مجموعه‌ای دیگر باشد. لذا بسیار محتمل است که کسانی که از زمینه نهادی موجود نفع می‌برند در مقابل تغییر مقاومت کنند» (استینمو، ۲۰۰۸: ۱۲۹).

مورد توجه قرار دادن زمینه‌ها، نهادها و کنشگران متکثر و روابط متنوع بین آنها همچنین زمینه را برای احتراز از تحلیل‌های تک خطی نیز فراهم می‌کند. چرا که سازمان‌های متنوع و متکثر اجتماعی در برهه‌های کلیدی تاریخی جوامع، آنها را به یک مسیر همگرا و واحد جهت نمی‌دهند بلکه هریک از این نیروها و سازمان‌ها در جهت دستیابی به کنترل اجتماعی و منافع مورد نظر خود، استراتژی‌های متفاوت و حتی واگرایی را بکار می‌برند. بدین ترتیب ترکیبات متغیر عناصر متکثر سازنده دولت و جامعه در شرایط متفاوت ممکن است به نتایج متفاوتی بینجامد (میگدال، ۲۰۰۴: ۹۹). کولیر و کولیر (۱۹۹۱) در این خصوص اصطلاح

«بزنگاه‌های مهم»^۱ را بکار برده‌اند که در جوامع مختلف به شیوه‌های متفاوتی رخ داده و باعث شکل‌گیری مسیرهای متفاوتی در سیر تحولات جوامع مختلف و میراث‌های تاریخی جداگانه و متمایز در آنها می‌شوند.

در این مقاله تلاش خواهد شد براساس رویکرد نهادگرایی تاریخی و مود توجه قرار دادن کلیت پیکربندی نهادی جامعه ایران، نشان داده شود که چگونه شکل‌گیری حکومت صفویه به عنوان یک بزنگاه تاریخی مهم، سلسله رخدادهایی را موجب شد که به شکل‌گیری یک پیکربندی نهادی دارای تعادل مبتنی بر توازن قدرت در میان نهادهای مختلف جامعه در دوره قاجاریه منجر شد.

روش‌شناسی تحقیق

رویکرد نهادگرایی تاریخی، مدل خاصی از تحول نهادی را که توسط کراسنر (۱۹۸۴) تحت عنوان مدل «تعادل منقطع»^۲ مطرح شده است، مبنای کار خود قرار می‌دهد. این مدل بر دوره‌هایی از «گشایش»^۳ و نوآوری‌ها که در پی آنها دوره‌های طولانی تعادل یا «قفل شدگی»^۴ نهادی به وجود می‌آید تأکید می‌کند (تلن، ۲۰۰۸: ۲۰۹). براساس این مدل، در دوره‌های گشایش، گزینه‌های مختلفی پیش روی کنشگران سیاسی قرار دارد، اما انتخاب هر گزینه، مسیر تاریخی را در جهت خاصی هدایت خواهد کرد و انتخاب‌های بعدی را محدود می‌کند بگونه‌ای که برگشت از این مسیر دشوار و یا ناممکن خواهد شد. این همان فرآیندی است که از آن تحت عنوان «وابستگی به مسیر»^۵ یاد می‌شود. همانگونه که پیشتر گفته شد، کولیر و کولیر (۱۹۹۱)، برهه‌ها و دوره‌های اولیه انفتاح و گشایش را «بزنگاه‌های مهم» نامیده‌اند. در تحلیل بزنگاه‌های مهم باید نشان داده شود که این بزنگاه‌ها چه «میراث»^۶ی از خود به جا گذاشته‌اند. کولیر و کولیر (۱۹۹۱)، سه مولفه را برای «میراث» برشمرده‌اند: الف -

1. Critical junctures
2. Punctuated Equilibrium
3. openness
4. Lock in
5. path dependence
6. legacy

مکانیسم‌های تولید میراث: بدین معنی که چه مکانیسم‌هایی باعث تولید میراث شده‌اند. ب- مکانیسم‌های بازتولید میراث: بدین معنی که مجموعه‌ای از نهادها به محض بوجود آمدن، منافعی را به همراه می‌آورند و صاحبان قدرت در این نهادها تلاش می‌کنند تا موقعیت خود را حفظ کنند. ج- ویژگی‌های عمده میراث: که منظور از این ویژگی‌ها، صفاتی است که محصول و نتیجه «بزننگاه مهم» هستند. بعنوان مثال، بزننگاه مهم ممکن است به منظومه جدیدی از روابط نیروهای اجتماعی و سیاسی همچون اتحادیه‌ها- احزاب- دولت منجر شده باشد.

در تحلیل بزننگاه‌های مهم، زمان‌بندی و توالی فرآیندها و رخدادهای خاص از اهمیت زیادی برخوردار است زیرا «آنچه که در مراحل پیشین رخ داده است بر نتایج احتمالی و ممکن توالی رخدادها در مراحل بعدی تاثیر خواهد داشت» (سول ۱۹۹۶: ۳-۲۶۲). بگونه‌ای که ترتیب نظم و ترتیب زمانی رخدادها، می‌تواند باعث تفاوت‌های بنیادینی در نتایج تحولات نهایی شود. بر همین اساس در تحلیل بزننگاه‌های مهم، مطالعه «توالی‌های واکنشی»^۱ اهمیت می‌یابد. این توالی‌ها بدین معنی واکنشی هستند که، هر رخداد در یک مرحله، واکنشی به رخدادهای پیشین و علت رخداد مرحله بعد است. در توالی‌های واکنشی، رخداد نهایی، نوعا نتیجه یا پیامدی است که مورد مطالعه قرار می‌گیرد و زنجیره رخدادها را می‌توان بعنوان مسیری که منجر به این نتیجه یا پیامد شده است در نظر گرفت. رخدادهای اولیه توالی، از اهمیت به سزایی در تعیین نتیجه و پیامد نهایی برخوردار هستند زیرا هرگونه تغییر کوچکی در این رخدادهای اولیه در طول زمان به صورت انباشتی باعث تغییرات بزرگی شده که نتیجه نهایی متفاوتی را به همراه خواهد داشت (ماهونی، ۲۰۰۰: ۵۲۶).

در این مقاله براساس مدل تعادل منقطع، و با در نظر گرفتن شکل‌گیری حکومت صفویه بعنوان یک بزننگاه مهم تاریخی به تشریح توالی‌های واکنشی‌ای خواهیم پرداخت که منجر به شکل‌گیری پیکربندی نهادی خاصی در جامعه سنتی ایران شدند که در آن روابط بین دولت و جامعه نه به صورت سلطه یکطرفه دولت بر جامعه بلکه مبتنی بر شبکه نسبتا پیچیده‌ای از روابط متقابل بین چهار نهاد اصلی یعنی حکومت مرکزی، روحانیت، بازار و ایلات و قبایل بود که حاصل آن تعادل نهادی نسبتا پایدار مبتنی بر موازنه قدرت بین این نهادها بود.

۱- حکومت صفویه به مثابه بزنگاه مهم تاریخی

شکل‌گیری حکومت صفویه را در مقایسه با دوره‌های تاریخی پیش از آن باید به عنوان یک نقطه گسست و نقطه شروعی برای موجودیت یک جامعه جدید تلقی کرد (جعفریان، ۳۷۹: ۱۳؛ آزاد ارمکی، ۱۳۸۴: ۶۲). نحوه شکل‌گیری حکومت صفویه و بنیادهای آن تفاوتی اساسی با حکومت‌های پیش از آن داشت. حکومت صفویه خاستگاهی شهری و غیر ایلی داشته (سیوری، ۱۳۷۴: ۴-۲؛ رجب زاده، ۱۳۷۸: ۵۸؛ آزاد ارمکی، ۱۳۸۴: ۹۱) و رابطه شاهان صفوی (بویژه شاهان اولیه) و نیروهای قزلباش بعنوان نیروهای ایلی و نظامی صفویه، نه براساس وابستگی و پیوندهای قبیله‌ای و طایفه‌ای بلکه از یک سو مبتنی بر نوعی مرام عقیدتی و کاریزمای صوفی (رجب‌زاده، ۱۳۷۸: ۵۸؛ فوران، ۱۳۷۸: ۷۹؛ زیباکلام، ۱۳۷۷: ۱۶۴؛ کدی، ۱۳۶۹: ۳۲) و از سوی دیگر انگیزه‌های سیاسی مشترک جهت ایستادگی در مقابل تمرکز قدرت عثمانی بود. در مجموع شاهان صفوی از سه منبع اساسی مشروعیت بهره می‌گرفتند: انتساب خود به امام موسی کاظم (ع)، ارشدیت در سلسله مراتب صوفی‌های صفوی و انتساب خود به پادشاهان ساسانی از طریق ازدواج دختر یزگرد سوم با امام حسین (ع) (فوران، ۱۳۷۸: ۷۹).

بدین ترتیب پیوند خوردن دو نیروی شهری و ایلی بر مبنای انگیزه‌های متعدد مذهبی و سیاسی، زمینه‌ساز شکل‌گیری حکومتی با پایه‌های متکثر قدرت شد. بویژه که نیروهای ایلی طرفدار صفویه خود ترکیبی بود از ایلات و قبایل مختلف از جمله قزلباشان و ایلات و عشایر مختلف از جمله طالش‌ها، چغتای‌ها، کردها، لرها، فیلی‌ها و ... (فوران، ۱۳۷۸: ۵۲؛ لاکهارت، ۱۳۸۳: ۱۶؛ لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۰۹؛ رجب زاده، ۱۳۷۸: ۱۶۴). شکل‌گیری حکومت صفویه بر پایه‌های متکثر قدرت همان رخداد اولیه‌ای است که در ادامه نشان خواهیم داد چگونه براساس منطق الگوی «توالی‌های واکنشی» با به جنبش درآوردن زنجیره‌ای از رخدادهای واکنشی منجر به شکل‌گیری میراث نهادی ویژه‌ای شد که تا حکومت قاجاریه تداوم داشت.

۲- تحلیل توالی‌های واکنشی

شکل‌گیری حکومت صفویه براساس پیوند نیروی ایدئولوژیک طریقت صفویه و نیروی نظامی ایلات قزلباش، به تعادل و توازن نسبی قدرت میان شاهان صفوی و سران ایلات منجر شد که ریشه در نیاز متقابل این دو به یکدیگر داشت: نیروهای ایلی بدون داشتن یک ایدئولوژی با ویژگی کاریزماتیک قادر به تشکیل حکومتی فراگیر نبودند و این صفویان بودند که توانستند چنین نیروی ایدئولوژیکی را فراهم کنند (لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۰۹؛ رجب‌زاده، ۱۳۷۸: ۱۶۱). شاهان صفوی نیز نه تنها در مرحله تاسیس حکومت، بلکه برای تداوم آن و مقابله با دشمنان نیز نیازمند نیروی نظامی ایلات بودند (افشار سیستانی، ۱۳۶۸: ۶۱۶؛ توحیدی، ۱۳۷۱: ۲۸؛ نوایی، ۱۳۶۸؛ دوید، ۱۳۷۱).

نتیجه این توازن و تعادل نسبی مبتنی بر نیاز متقابل، تقسیم قدرت میان شاهان صفوی و سران ایلات براساس نظام تیولداری بود که به تدریج زمینه‌ساز برخورداری ایلات و قبایل از میزانی خودمختاری نسبی در تیول خود شد به گونه‌ای که کشور میان روسای ایلات و قبایل تقسیم شد (لمبتون، ۱۳۴۵: ۲۱۳؛ رجب‌زاده، ۱۳۷۸: ۱۹۱). موروثی شدن تیول‌ها، استقرار روسای ایلات به همراه ایل وابسته به خود در تیول مربوطه و تصدی حکومت ایالات و ولایات و جوامع کشاورزی و شهری مجاور توسط تیولداران (لمبتون، ۱۳۴۵: ۲۱۳ و ۲۱۰؛ فوران، ۱۳۷۸: ۵۶؛ رجب‌زاده، ۱۳۷۸: ۱۹۱؛ کدی، ۱۳۶۹: ۳۴) بتدریج کشور را به قلمرو حاکمیت‌های ایلی نسبتاً مستقل و خودمختار تبدیل کرد. بکار بردن اصطلاح «فتودالیسم قبیله‌ای» از سوی کسانی همچون کدی (۱۳۶۹)، مینورسکی (۱۳۶۸)، بائوسانی (۱۹۷۱)، و بنانی (۱۹۷۸) برای توصیف نظام اجتماعی سیاسی دوره صفویه را می‌توان نشانگر همین واقعیت دانست. در واقع همانگونه که رجب‌زاده (۱۳۷۸) بیان کرده است برخلاف رویکرد موجود در خصوص تبیین استمرار تیولداری براساس نوع سازمان کشاورزی ایران و بویژه شیوه تولید آسیایی، منشا نظام تیولداری ریشه در توازن قدرت میان حکومت مرکزی و ایلات و قبایل داشته و علت تداوم آن نیز عدم توانایی هریک از این دو گروه در قبضه کامل قدرت بوده است.

بتدریج سست شدن پیوندهای معنوی میان شاهان صفوی و سران ایلات قزلباش در نتیجه

شکست شاه اسماعیل در جنگ چالدران که موقعیت وی به عنوان رهبر معنوی قزلباش‌ها و موجودی الهی و شکست ناپذیر را تضعیف کرد و تشدید این فرآیند به دلیل دنیوی شدن تدریجی شاهان صفوی (سیوری، ۱۳۷۴: ۴۰)، منجر به قدرت گرفتن سران ایلات و در مقابل تلاش شاهان صفوی در جهت استقلال از نیروهای بوجود آورنده خود و تمرکز هرچه بیشتر قدرت در دست حکومت مرکزی شد. تلاش شاهان صفوی در سه جهت بود:

الف- تشکیل اتحادیه‌های ایلی جدید: شاهان صفوی برای تضعیف و بی‌نیازی از قزلباش‌ها اقدام به تشکیل اتحادیه‌های ایلی جدیدی همچون «شاهسون» ها و اتحادیه ایلی قشقایی کردند (لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۱۱؛ نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۳۶ و ۳۸). این کنفدراسیون‌ها و اتحادیه‌ها هرچند در ابتدا در راستای منافع و اهداف حکومت مرکزی تشکیل می‌شد، بتدریج خود به قدرت مستقلی تبدیل می‌شدند بگونه‌ای که حکومت مرکزی را به اقداماتی سیاسی و نظامی برای تضعیف و کاهش قدرت این کنفدراسیون‌ها برمی‌انگیخت. بدین ترتیب این اقدامات در نهایت نه تنها به تضعیف اتحادیه‌های ایلی منجر نشد بلکه باعث سربرآوردن اتحادیه‌های ایلی قدرتمند جدید نیز شد.

ب- تقویت بخش بوروکراتیک حکومتی و تشکیل نیروی نظامی دائمی متشکل از غلامان: کاهش نفوذ نیروهای نسبتاً مستقل و خودمختار ایلی از طریق گسترش هرچه بیشتر نیروهای بوروکراتیک وابسته به حکومت و تشکیل هنگ‌های نظامی دائمی از جمله اقدامات دیگر شاهان صفوی برای استقلال و بی‌نیازی از ایلات و تمرکز هرچه بیشتر قدرت بود. همان گونه که کدی (۱۳۶۹: ۳۲) بیان می‌کند، شاهان صفوی در این روند، هرچه بیشتر به قبایل طرفدار خود که به دلیل مقاومت در برابر کنترل دولت مرکزی، اکنون هرج و مرج طلب خوانده می‌شدند، پشت نموده و به جلب حمایت دیوانسالاران قدیم پارسی (تاجیک) پرداختند. همچنین شاه عباس برای بی‌نیازی از نیروی نظامی وابسته و وفادار به ایلات، متوسل به نیروی سومی (علاوه بر ایلات و دیوانسالاران) متشکل از غلامان چرکسی (قرقیزی)، گرجی و ارمنی شد که ارتشی دائمی به وجود آورده که همیشه در دسترس بود و به هیچکس جز شخص شاه وفاداری نداشت (سیوری، ۱۳۷۴: ۶۸).

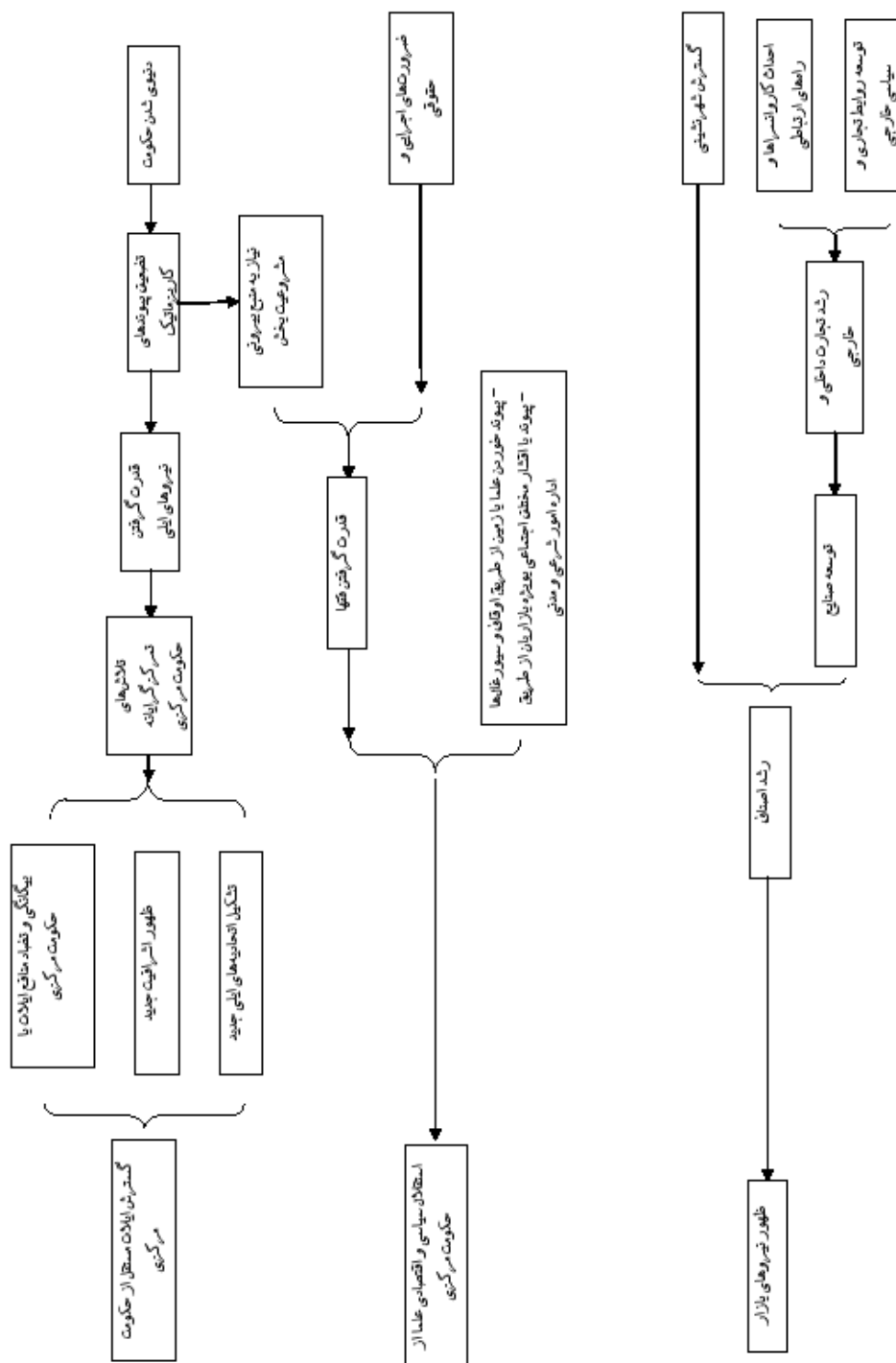
تقویت بخش بروکراتیک حکومتی و به کارگیری نیروهای نظامی جدید غیر ایلی، در

درازمدت از دو جهت به تقویت و استقلال ایلات و قبایل از حکومت انجامید. از یک سو، ورود نیروهای بوروکراتیک و نظامی جدید، زمینه را برای شکل‌گیری اشرافیت جدیدی فراهم کرد که خود در دراز مدت به نیرویی مستقل از حکومت تبدیل شد (سیوری، ۱۳۷۴: ۷۰). از سوی دیگر، شاهان صفوی به ویژه شاه عباس، شاه صفی و شاه عباس دوم برای پرداخت مزد و مواجب نیروهای نظامی جدید در جهت وابستگی دائمی آنها به حکومت مرکزی، شیوه جدید پرداخت مستقیم مواجب و مخارج ارتش از درآمدهای سلطنتی را در پیش گرفتند که با توجه به مخارج سنگین ارتش نیازمند گسترش املاک خاصه حکومتی و کاهش ممالک (زمین‌های تحت اداره اشراف ایلی) و تضعیف هرچه بیشتر آنها بود (لمبتون، ۱۳۴۵: ۲۱۷؛ لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۱۱؛ لاکهارت، ۱۳۸۳: ۱۸؛ سیوری، ۱۳۷۴: ۶۹). این اقدامات به تدریج باعث بیگانه شدن و فاصله گرفتن هرچه بیشتر ایلات و قبایل از حکومت مرکزی و تبدیل آنها به نیروهایی مستقل از حکومت و دارای منافع خاص خود شد.

ج- جستجوی یک منبع مشروعیت بخش جدید: شاهان صفوی به دلیل کمرنگ شدن جنبه‌های کاریزماتیک خود و در پی آن سست شدن پیوند معنوی آنها با ایلات قزلباش، به فقه شیعی بعنوان یک منبع مشروعیت بخش جدید و مستقل از طریقت صوفیانه قزلباش‌ها متوسل شدند. عامل دیگر قدرت گرفتن فقها، ناشی از ضرورت‌های اجرایی یک حکومت بود. شاهان صفوی برای تثبیت حکومت خود نیازمند آن بودند که ایدئولوژی صوفیانه مبتنی بر شور ایمان را که ابتدا زمینه‌ساز یک قیام و پیروزی پرشور بود با ایدئولوژی مناسبی برای یک حکومت نهادمند و با ثبات جایگزین کنند (کدی، ۱۳۸۱: ۳۱). همچنین رسیدگی به امور عمومی از قبیل تجارت، کشاورزی، قضاوت و دیگر امور اجرایی نیازمند یک مبنای حقوقی بود که در آن زمان فقه و شریعت آن را فراهم می‌کرد. لذا حضور علمای فقیه متشرع در دستگاه حکومتی صفویه ضرورت پیدا کرد (جعفریان، ۱۳۷۹: ۱۱۹ و ۱۹۲). در اواخر دوره صفویه، یعنی دوران سلطنت شاه عباس دوم تا شاه سلطان حسین، قدرت فقها به میزانی افزایش یافت، که استقلال خود را از شاه کاملاً تثبیت کرده و مدعی حق ویژه خود مبنی بر نیابت امام دوازدهم شدند و به جایی رسیدند که شاهان صفوی را کنترل می‌کردند (سیوری، ۱۳۷۴: ۲۱۴؛ الگار، ۱۳۵۶: ۴۰).

در کنار قدرت یافتن روز افزون علما در دستگاه حکومتی صفویه، عوامل دیگری همچون پیوند خوردن علما با زمین از طریق زمین‌های وقفی و سیورغال‌ها (سیوری، ۱۳۷۴: ۱۶۷؛ لمبتون، ۱۳۴۵: ۲۴۷ و ۲۲۴؛ فوران، ۱۳۷۸: ۵۶ و ۵۷؛ کدی، ۱۳۶۹: ۳۹؛ الگار، ۱۳۵۶: ۳۹)، گسترش ارتباط و پیوند با اقشار مختلف اجتماعی از طریق اداره امور شرعی و مدنی و حل و فصل دعاوی و اختلافات (کدی، ۱۳۶۹: ۲۰؛ جعفریان، ۱۳۷۹: ۲۴۳؛ کمپفر، ۱۳۶۳) و همچنین پیوند محکم با اقشار بازاری (سیوری، ۱۳۷۴: ۱۶۶)، باعث استقلال مادی علما از دربار صفوی، منافع مشترک با زمینداران و گروه‌های مختلف بازار همچون تجار و اعضای اصناف و نفوذ اجتماعی هر چه بیشتر علما گردید.

به موازات جریان‌ها و تحولات فوق، استقرار حکومت صفویه و در پی آن گسترش شهرها و همچنین کاروانسراها و راه‌های ارتباطی، و گسترش روابط تجاری و سیاسی با کشورهای دیگر شرایط مناسبی را برای رشد و قدرت یافتن سومین نیروی جامعه ایران یعنی بازاریان فراهم کرد (فوران، ۱۳۷۸: ۱۵۷ و ۴۶؛ رجب زاده، ۱۳۷۸: ۱۶۷؛ سیوری، ۱۳۷۴: ۸۶). گسترش صنایع و رونق اقتصادی، رشد و توسعه اصناف را به همراه داشت به گونه‌ای که این اصناف محور عمده اقتصادی شهری بوده و در چارچوب کنترل شدید شهرها توسط حکومت مرکزی از نوعی خودسامانی برخوردار بودند (فوران، ۱۳۷۸: ۶۰). انتخاب ریش سفیدان یا کدخدایان هر صنف براساس رای اعضای اصناف (میرزا رفیعا، ۱۳۴۸: ۱۲۱)، تعیین مالیات براساس مذاکره و توافق میان سران اصناف و مقام‌های دولتی (فوران، ۱۳۷۸: ۶۰) و استقلال نسبی در حل و فصل اختلافات داخلی با ارجاع به محکمه‌های صنفی رایگان مرکب از نقیب و ریش سفیدان هر صنف (اشرف، ۱۳۵۹: ۳۳) را می‌توان شاهدهی بر خودسامانی و استقلال نسبی اصناف در دوره صفویه در نظر گرفت. اصناف به تدریج پیوندهایی را با نیروهای اجتماعی دیگر همچون علما و جمعیت‌های اخوت صوفیانه برقرار کردند بگونه‌ای که خطر نارضایتی و نافرمانی از حکومت از سوی آنها وجود داشت و به همین دلیل حکومت صفویه سعی می‌کرد کنترل شدیدی را بر اصناف اعمال کند (بنانی، ۱۹۷۸: ۹-۹۸).



بدین ترتیب شکل‌گیری حکومت صفویه به عنوان یک «بزنگاه مهم» تاریخی و نقطه شروع سلسله رخدادهای واکنشی منجر به پیدایش نیروهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی‌ای شد که هرچه بیشتر تلاش‌های تمرکزگرایانه حکومت صفویه را به چالش می‌کشیدند (نمودار ۱). ارزیابی‌های لاکهارت (۱۳۸۳: ۱۳) و سیوری (۱۳۷۴) از تحولات دوره صفویه نیز نشان می‌دهند که تلاش‌های تمرکزگرایانه شاه عباس و دیگر شاهان صفوی هرچند در کوتاه مدت مفید و کارآمد بنظر می‌رسید، در دراز مدت باعث ضعف اقتصادی و نظامی حکومت و قدرت یافتن نیروهای اجتماعی در برابر قدرت حکومت مرکزی شد. این نیروها از چنان استقلالی از حکومت برخوردار بودند که علی‌رغم زوال و سقوط حکومت صفویه - که به میزان زیادی خود نیز معلول روابط خاص حکومت مرکزی با این نیروهای اجتماعی بود (لاکهارت، ۱۳۸۳: ۱۸-۱۳؛ فوران، ۱۳۷۸: ۱۰۶؛ سیوری، ۱۳۷۴: ۲۲۷-۲۰۳) - همچنان به حیات خود ادامه دادند.

در دو دوره افشاریه و زندیه، تداوم میراث نهادی صفویه و تلاش‌ها و کشاکش‌های نیروهای اجتماعی بجا مانده از این میراث نهادی در جهت رسیدن به یک تعادل نهادی به وضوح دیده می‌شود. اقدام نادرشاه در مقابله با افغانها و برتخت نشانیدن شاه طهماسب صفوی را باید به عنوان تلاش مجدد اشرافیت ایلی بجا مانده از حکومت صفویه و با هدف احیای دوباره این حکومت در نظر گرفت.

نادرشاه بعنوان نماینده نیروهای ایلی، هرچند حکومت صفویه را احیا کرد اما از شکل‌گیری یک شاه قوی و قدرتمند صفوی جلوگیری کرد. به همین دلیل به محض مشاهده اقدامات خودسرانه شاه طهماسب دوم، او را از سلطنت خلع کرد و پسر چند ماهه او را به جایش بر تخت نشانند (نوایی، ۱۳۶۸: ۶-۱۲۵). در این دوره، شاهد قدرت گرفتن مجدد نیروهای ایلی می‌باشیم. سران ایلات افشار، بیات، زنگنه و شاملو به مناصب مهمی در دیوانسالاری رسیدند (فوران، ۱۳۷۸: ۱۳۱). و سپاه نادر از مجموعه اقوام و ایلات مختلفی همچون ترکمانان، افغان‌ها، ازبک‌ها، بلوچ‌ها، کردها و بختیاری‌ها تشکیل می‌شد که از موقعیت سیاسی و اقتصادی مطلوبی برخوردار بودند (همان، ۱۳۲). اما هنگامی که نادرشاه در صدد انحصار قدرت برآمد با واکنش دو نیروی عمده اجتماعی

یعنی علما و سران ایلات مواجهه شد. علما در جهت استمرار حکومت صفویه، با اعلام پادشاهی نادرشاه مخالفت کرده و در برابر اعمال محدودیت‌های نادرشاه بر قلمرو فعالیت و اقتدار علما همچون توقیف اموال وقفی، محدود کردن امور قضایی به محاکم عرف و امضای تفاهم‌نامه با حکومت عثمانی مبنی بر اعلام مذهب تشیع به عنوان شاخه پنجم مذاهب اسلامی به مقاومت برخاستند (الگار، ۱۳۵۶: ۴۳؛ فوران، ۱۳۷۸: ۱۳۳؛ زیباکلام، ۱۳۷۷: ۱۷۵؛ نوایی، ۱۳۶۸: ۱۲۹). هرچند این اقدامات نادر در ظاهر و در کوتاه مدت، باعث تضعیف موقعیت علما شد اما با کشته شدن نادر، جانشینان وی بسرعت به آیین شیعه روی آوردند (فوران، ۱۳۷۸: ۱۳۳؛ فوروکاوا، ۱۳۸۴: ۶۵).

اقدامات نادرشاه در جهت محدود کردن قدرت و نفوذ سران ایلات و قبایل نیز با مقاومت این نیروها رو برو شد. بگونه‌ای که سرانجام دوران سلطنت نادرشاه در اثر تقابل ایلات با گرایش‌های تمرکزگرایانه نادرشاه به پایان رسید. هنگامی که نادرشاه با گردآوری سران افغان هوادار خویش فرمان توقیف سرداران ایرانی را صادر کرد، محمدخان قاجار به محض اطلاع از این فرمان به یاری عده‌ای دیگر به توطئه پرداخت و نادر را کشتند (فوران، ۱۳۷۸: ۱۳۶).

حکومت زندیه نیز با ائتلاف بخشی از اشرافیت ایلی به جا مانده از حکومت صفویه و با برگزیدن یکی از شاهزادگان خردسال صفوی به عنوان شاه، مستقر شد، هرچند قدرت واقعی در دست کریم خان زند و دو تن از سران بختیاری قرار داشت (موسوی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۱۵-۱۶؛ آصف، ۱۳۸۲: ۱-۲۶۰؛ فوران، ۱۳۷۸: ۱۳۷). احیای مجدد آیین شیعه و محاکم شرع و مراجعت علما و واگذاری برخی وظایف اجتماعی به آنها (فوران، ۱۳۷۸: ۱۶۳ و ۱۴۱؛ الگار، ۱۳۵۶: ۴۵ و ۴۶) و همچنین فراهم کردن شرایط مساعد برای رونق فعالیت‌های اقتصادی (فوران، ۱۳۷۸: ۱۳۹ و ۱۴۰) در این دوره را می‌توان بعنوان تلاش‌هایی در جهت بازتولید تعادل نهادی میان نیروهای مختلف اجتماعی در این دوره در نظر گرفت. همچنین چنانچه دیدگاه هلفگات (۱۹۷۳) در خصوص تبیین عملکرد حاج ابراهیم خان کلانتر براساس منافع طبقاتی و در جهت برقراری ثبات و امنیت مورد نیاز فعالیت و رونق اقتصادی را بپذیریم (فوران، ۱۳۷۸: ۱۴۷)، در اینجا نیز می‌توان گفت ائتلاف دو نیروی مهم پیکربندی

نهادی جامعه سنتی ایران یعنی بازار و ایلات و عشایر سرنوشت حکومت زندیه را رقم زد.

۳- میراث نهادی: پیکربندی نهادی مبتنی بر توازن قدرت میان حکومت و نیروهای اجتماعی

همانگونه که پیشتر گفته شد، یکی از مولفه‌های تحلیل بزنگاه‌های مهم، توصیف ویژگی‌های مهم میراث نهایی سلسله رخدادهای واکنشی ناشی از بزنگاه مهم است. تلاقی زمانی زنجیره رخدادهای واکنشی با شرایط ویژه تاریخی شکل‌گیری حکومت قاجاریه، منجر به تثبیت میراث و پیکربندی نهادی مبتنی بر توازن قدرت میان چهار نهاد حکومت، روحانیت، بازار و ایلات و عشایر شد. حکومت قاجاریه همچون حکومت‌های افشاریه و زندیه خود را میراث‌دار حکومت صفویه می‌دانست. آغا محمدخان جهت کسب مشروعیت از طریق انتساب خود به شاهان صفوی، به هنگام تاج‌گذاری شمشیر شاه اسماعیل صفوی را بر کمر بست و عهد کرد که قدرت و شمشیرش را در دفاع و حمایت از تشیع بکار گیرد (الگار، ۱۳۵۶: ۵۸؛ سایکس، ۱۳۸۰، ج ۲: ۴۲۵).

اما شاهان قاجار برخلاف شاهان صفوی نیازمند یک منبع مشروعیت‌بخش بیرونی بودند زیرا از هیچیک از منابع مشروعیت درونی شاهان صفوی برخوردار نبودند (الگار، ۱۳۵۶؛ کرزن، ۱۳۸۰، ج ۱، ۵۶۶؛ کدی، ۱۳۶۹: ۶۰). از لحاظ اجتماعی نیز با جامعه‌ای روبرو بودند که در آن قدرت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در بین نیروهای اجتماعی مختلفی پراکنده بود. قدرت نیروهای اجتماعی شکل گرفته طی تحولات گذشته، اکنون نهادینه شده و این نیروها از میزانی خودسامانی و خودمختاری برخوردار بودند. روحانیت و علما از حکومت مستقل شده و پیوندهای خود را دیگر نیروهای اجتماعی بویژه بازار گسترش داده بودند و در اثر غلبه اصولیان بر اخباری‌ها، به یک نهاد تبدیل شده بودند (الگار، ۱۳۵۶: ۴۸؛ کدی، ۱۳۶۹: ۴۶). شهرهای مختلف و اقشار و نیروهای اجتماعی گوناگون همچون ایلات، اصناف و جوامع روستایی از میزانی خودمختاری برخوردار بودند (فلور، ۱۳۶۶: ۱۱). اشرافیتی که در دوره صفوی شکل گرفته بود، در دوره قاجار ادامه حیات داده و انحصار قدرت در دست حکومت مرکزی در تضاد با منافع آنها بود (رجب‌زاده، ۱۳۷۸: ۲۱۹). این قدرت‌های محلی که برخی از

آنها بیش از یک سلسله سلطنتی استمرار داشته‌اند (فلور، ۱۳۶۶: ۱۱۴؛ مارتین، ۱۳۸۹: ۹۵ و ۹۶) نسبتاً خود کفا بوده و از قدرت مرکزی در برخی از نواحی غالباً جز اسمی نبود (فلور، ۱۳۶۶: ۷-۲۷۶). بدین ترتیب، حکومت قاجار برای اعمال حکومت خود، ناچار بود وجود چنین قدرتهای محلی و نیروهای اجتماعی نسبتاً خودمختار و همچنین عدم تمرکز را پذیرفته و یاری و همکاری آنها را طلب کند. این شرایط زمینه‌ساز تثبیت تعادل نهادی خاصی بود که بین حکومت مرکزی، روحانیت، بازار و ایلات و قبایل برقرار شد. در ادامه به بررسی اجزای این تعادل نهادی و رابطه آنها با یکدیگر و حکومت خواهیم پرداخت.

۳-۱- روابط نهادی روحانیت و حکومت

تلاقی زمانی شکل‌گیری حکومت قاجار با غلبه مکتب اصولی بر مکتب اخباری، نقشی تعیین کننده در تثبیت قدرت نهادی روحانیت داشت. پیروزی اصولگرایان و برآمدن مقام مجتهد و مرجع تقلیدی که عامه مردم باید از آنها پیروی می‌کردند، از چند جهت باعث شکل‌گیری نهاد روحانیت شد. اول آنکه اقتدار معنوی و نفوذ اجتماعی پراکنده علما در محدود افرادی که به درجه اجتهاد رسیده بودند، متمرکز شد. ثانیاً براساس تمرکز قدرت، یک نظام سلسله مراتبی در میان روحانیت شکل گرفت که این مجتهدین را به وسیله شبکه گسترده‌ای از سطوح مختلف علما به خردترین و پایین‌ترین سطوح اجتماعی پیوند می‌زد. ثالثاً این شبکه وسیع ارتباطی و سلسله مراتبی، وجوهای مذهبی را از عامه مردم جمع کرده و نهایتاً قدرت مالی بدست آمده از این طریق را در دست چند مجتهد متمرکز می‌ساخت.

همچنین گسترده‌گی حوزه فعالیت‌هایی همچون آموزش، اوقاف، جاری کردن صیغه ازدواج و طلاق، انجام مراسم تدفین، جمع‌آوری سهم امام و وجوه خیریه، نظارت بر امور حقوق و ثبتی بازاریان و ... نهاد روحانیت را با زندگی اقشار و گروه‌های گوناگون اجتماعی پیوند می‌زد (کدی، ۱۳۸۱: ۲۴ و ۵۸؛ الگار، ۱۳۵۶: ۱۸؛ کمالی، ۱۳۸۱: ۵۲). علاوه بر این نهاد روحانیت در این دوره از این امتیاز برخوردار بود که بسیاری از علمای برجسته در شهرهای مذهبی عراق که آن زمان بخشی از امپراتوری عثمانی بود، اقامت داشتند. در نتیجه دور از کنترل حکومت ایران بودند (کدی، ۱۳۸۱: ۳۶). و آخر اینکه، عامل دیگر قدرت علما، که

بی‌ارتباط با عوامل فوق نیست، استقلال مالی نهاد روحانیت است. استقلال مالی علما در برابر حکومت، از طریق دریافت وجوهات مذهبی، اوقاف، قضاوت، آموزش و هدایایی که افراد به علما اعطا می‌کردند، تامین می‌شد (کدی، ۱۳۶۹: ۶۰؛ فورو کاوا، ۱۳۸۴: ۹۲؛ دولت آبادی، ۱۳۷۱: ۵۱).

اما همانگونه که ونسا مارتین (۱۳۸۹) بیان کرده است، استقلال مالی روحانیت، وابسته به پیوند با دیگر گروه‌های اجتماعی بود. مردم معمولاً به مجتهدی وجوه مذهبی می‌پرداختند که بیش از دیگران خود را به دیدگاه‌ها و منافع مردم متعهد نشان دهد. بدین ترتیب، علما در بسیاری از موارد نه تنها نماینده و حافظ منافع خود بودند بلکه، منافع گروه‌ها اجتماعی دیگر را نیز نمایندگی می‌کردند (۱۵). به عبارت دیگر، رابطه بین علما و گروه‌های اجتماعی رابطه‌ای رابطه‌ای دو طرفه و مبتنی بر تامین منافع دو طرف بوده است. رابطه بین نهاد روحانیت و حکومت نیز رابطه‌ای دو طرفه و مبتنی بر منافع متقابل بود. حکومت و شاهان قاجار حداقل در سه محور زیر به حمایت نهاد روحانیت نیاز داشتند.

الف - مشروعیت: همانگونه که پیشتر گفته شد، برخلاف شاهان صفوی، شاهان قاجار نیازمند مشروع شناخته شدن حکومت خود از سوی علما بودند و قدرت یافتن اصولیان در حکومت قاجاریه را باید بر همین اساس درک و فهم کرد. مکتب اصولی که مشربى نسبتاً عقلگرا بود و این ظرفیت را داشت که فراتر از نص احادیث به تفسیر و اجتهاد در آنها پردازد، در مقایسه با مکتب اخباری، از توانایی بیشتری برای ابداع نظریه‌ای جدید جهت مشروعیت حکومت قاجاریه برخوردار بود. در دوره قاجار نظریه مشروعیت حکومت به صورت دیگری بازسازی شد. در مجموع از اواخر قرن دهم ه.ق و پس از استقرار حکومت صفویه، دو نظریه درخصوص توجیه سلطه‌ی سیاسی و حکومت سلاطین شیعه، میان فقها شکل گرفت: نظریه‌ی مسلمان‌ذی شوکت و نظریه‌ی سلطنت ماذون از فقیه جامع الشرایط یا ولایت انتصابی عامه فقها (آجودانی، ۱۳۸۵: ۴-۲۳). در هر دو نظریه، مشروعیت شاهان را علما تشخیص می‌دهند. در نظریه اول، تاثیر و نقش علما در مشروعیت بخشی به حکومت شاهان حالتی ثانویه دارد. بدین معنی که شاهان در وهله اول در بدست گرفتن حکومت نیازی به تایید فقها ندارند. اما چنانچه عملکرد آنها در جهت «حفظ بیضه اسلام» نبود، مشروعیت آنها

از سوی علما زیر سوال خواهد رفت. اما در نظریه دوم، نقش علما بسیار پررنگ‌تر است. زیرا این علما هستند که به شاهان اجازه می‌دهند به نیابت از آنها حکومت را در دست بگیرند. به عبارت دیگر از همان مراحل اولیه تصدی حکومت، شاهان نیازمند تایید توسط علما هستند. به نظر می‌رسد در دوره قاجاریه نظریه دوم بیشتر غالب بوده است و شاهان هر چند به ظاهر، به نیابت از علما حکومت را در دست می‌گرفتند (آجودانی، ۱۳۸۵: ۴-۲۳؛ نفیسی، ۱۳۷۲: ۸۷؛ الگار، ۱۳۵۶: ۷۹). همچنین با توجه به سلطه مکتب اصولی، شاه نیز همچون مردم عادی باید به عنوان یک فرد مسلمان از یک مجتهد تقلید و تبعیت کند. این شرایط نقش علما را در مشروع شناخته شدن حکومت هرچه پررنگ‌تر و تعیین کننده‌تر می‌ساخت. بدین ترتیب، شاهان قاجار، نیازمند نهاد روحانیت برای مشروعیت حکومت خود بودند و برای کسب مشروعیت همیشه در تلاش برای جلب رضایت و حمایت علما بودند (الگار، ۱۳۵۶: ۵۸ و ۶۰ و ۶۴ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۱ و ۷۳؛ مستوفی، ۱۳۸۴: ۲۲ و ۳۹؛ زیباکلام، ۱۳۷۷: ۱۸۱). نیاز به مشروعیت تنها محدود به شاهان نبود و حتی شاهزادگان در رقابت برای جانشینی (الگار، ۱۳۵۶: ۱۰۰ و ۱۵۶ و ۱۷۷)، حکام محلی برای مشروعیت خود (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۴۰-۳۸؛ مارتین، ۱۳۸۹: ۱۰۰؛ الگار، ۱۳۵۶: ۸۰-۷۹) و افراد برای دستیابی به مقامات و مناصب مختلف (فورو کاوا، ۱۳۸۴: ۸۵) نیازمند جلب رضایت و حمایت علما بودند.

ب- اعلان جهاد: شاهان قاجار همچنین به دلیل نداشتن یک ارتش منظم و دائمی، در مواقع جنگ و دفاع نیز نیازمند فتوای جهاد علما بودند. وقایعی همچون جنگ اول و دوم روس و ماجرای قتل گریبایدوف، از جمله رخدادهایی هستند که قدرت نهاد روحانیت در بسیج مردم برای جهاد را به خوبی نشان می‌دهند. در آن زمان صرف اعلان جنگ از سوی حکومت، نمی‌توانست محملی برای مکلف شدن مردم به شرکت در جنگ باشد. بلکه مردم، جنگی را مشروع تلقی می‌کردند و خود را مکلف به شرکت در آن می‌دانستند که برای آن از سوی علما، حکم جهاد صادر شده باشد (نفیسی، ۱۳۷۲: ۶-۹۵؛ الگار، ۱۳۵۶: ۱۱۴؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۴۹۳). البته نباید تصور شود، که علما تنها هنگامی حکم جهاد صادر می‌کردند که شاهان قاجاری نیاز به آن داشتند. بلکه در جنگ دوم با روسیه و ماجرای قتل گریبایدوف، حکم جهاد علی‌رغم میل شاه و دلتامردان قاجار، صادر شد و این حکومت

قاجار بود که به تبعیت از علما وارد جنگی دیگر شد (الگار، ۱۳۵۶: ۱۲۸؛ نفیسی، ۱۳۷۲: ۳-۱۰۰، اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷: ۷۰-۱۵۶۹؛ جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴: ۱-۱۳۰).

ج- مصون سازی حکومت در برابر نارضایتی ها: نکته جالب و مهمی که در بحث مشروعیت و جهاد باید به آن توجه کرد این است که هر چند علما با صدور فتوای جهاد بارها، قدرت حکومت و شاهان قاجار را به چالش می کشیدند، اما همزمان علمایی همچون میرزای قمی، کاشف الغطاء، ملا احمد نراقی و کشفی، با استناد به روایات مختلف، وجوب اطاعت از سلطان ماذون به اذن مجتهد را به رسمیت شناخته، سلطان را تنها در برابر خدا مسئول و پاسخگو دانسته و مردم را از قیام علیه سلطان حتی سلطان ستمگر منع می کردند (آجودانی، ۱۳۸۵: ۲۹ و ۲۶ و ۲۵ و ۲۳). هر چند ممکن است این دیدگاه ها تعبیر به محافظه کاری و سازش علما با حکومت شود، اما با توجه به عملکرد علما طی دوره قاجاریه و نمونه هایی که در خصوص قیام آنها علیه برخی از حکام محلی و یا حتی مقاومت در برابر حکومت مرکزی در تاریخ ثبت شده است، این دیدگاه ها نیازمند تبیین دیگری است. علما از یک طرف مشروعیت سلطان را منوط به اذن فقها می دانستند و از سوی دیگر مردم را از قیام علیه حتی سلطان ستمگر منع می کردند. اما خود به دفعات بر حکام محلی و یا حکومت مرکزی شوریده اند و یا علی رغم میل حکومت، اعلان جهاد کرده اند. نتیجه ای که می توان گرفت این است که از نظر علما نه تنها مشروعیت حکومت شاهان منوط به اذن آنهاست بلکه حق قیام علیه حکام و شاهان نیز در انحصار علما می باشد. پس علما هر چند از یک سو با منوط کردن مشروعیت شاهان به اذن خود، قدرت آنها را محدود می کردند اما با انحصار حق قیام به خود، مصونیتی برای شاهان در مقابل مردم فراهم می کردند و از رهبری قیام ها توسط دیگر نیروهای اجتماعی جلوگیری می کردند یا به عبارت دیگر رهبری سیاسی جامعه و قدرت بسیج توده ها را منحصر به خود می دانستند. شاید یکی دیگر از دلایل و علل تن دادن شاهان به منوط کردن مشروعیت خود به اذن علما همین باشد. زیرا، از این طریق برای خود حریم امنی در برابر نارضایتی ها و اعتراضات نیروهای مختلف اجتماعی فراهم می کردند و از طریق تمرکز قدرت بسیج توده ای و رهبری سیاسی جامعه در دست علما، قدرت چانه زنی خود با جامعه را بالا می بردند. می توان گفت این گفته ونسا مارتین (۱۳۸۹) که، روحانیت «از یک موقعیت میانجی گری برخوردار

بودند و نقش مشخص و به رسمیت شناخته شده‌ی آنان وساطت میان حکومت و جامعه بود» (۳۸)، اشاره به همین موضوع دارد. علما هرچند قدرت حکومت را محدود می‌کردند و در برابر زیاده‌خواهی‌ها و تعدی شاهان به جامعه واکنش نشان می‌دادند اما «با ساختمان جامعه به مبارزه برخاسته و نمی‌خواستند که معیارهای زندگانی سیاسی و شالوده‌های دولت را تغییر و تجدید شکل دهند» (فلور، ۱۳۶۶: ۱۴۳).

بدین ترتیب شاهان قاجار هم برای مشروعیت حکومت خود و هم برای حفظ آن، چه در برابر دشمنان خارجی و چه در برابر قیام‌های داخلی، نیازمند حمایت علما بودند. اما در مقابل برخورداری از این حمایت، وظایفی نیز در قبال نهاد روحانیت داشتند. از جمله اینکه شاهان موظف بودند که با دشمنان و مخالفان نهاد روحانیت از جمله، صوفیان، اخباری‌ها، شیخیه، بابیه و... برخورد کرده و حافظ «بیضه اسلام» باشند. در این زمینه میتوان به نمونه‌هایی همچون برخورد فتحعلیشاه با دراویش نعمت‌اللهی، ماجرای سیسیانف و میرزا محمد اخباری، سرکوب حرکت بابیه و ... اشاره کرد (الگار، ۱۳۵۶: ۵۴ و ۹۰؛ نفیسی، ۱۳۷۲: ۵۶ و ۸۴؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۲: ۸۴). مخالفت‌ها و مقاومت‌های روحانیت در برابر گرایش‌های صوفیانه محمدشاه و روی کار آمدن میرزا آقاسی صوفی مشرب (الگار، ۱۳۵۶: ۱۷۰-۱۵۷؛ جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴: ۳۰۰) نشان داد در صورتی که حکومت از تعهدات خود در برابر علما شانه خالی کند، با مقاومت آنها روبرو خواهد شد و علما از چنان قدرت بسیج مردمی برخوردارند که می‌توانند کشور را به آشوب بکشند.

علاوه بر این حکومت در روابط متقابل خود با نهاد روحانیت، می‌بایست حوزه‌های فعالیت این نهاد را نیز به رسمیت می‌شناخت و از مداخله در آنها اجتناب می‌کرد. یکی از حوزه‌های مهم فعالیت علما، حوزه قضاوت و محاکم شرع بود. در دوره قاجار، نظام قضائی دوگانه‌ای وجود داشت که استمرار میراث نهادی دوره صفویه بود. از یک سو محاکم شرعی که بوسیله علما اداره می‌شد و از سوی دیگر، محاکم عرف که زیر نظر حکومت اداره می‌شدند (فلور، ۱۳۶۶: ۱۳۷؛ کرزن، ۱۳۸۰: ج ۱، ۵۸۷؛ الگار، ۱۳۵۶: ۱۹). شواهد تاریخی نشان می‌دهد که مردم به دلیل نبود یک رویه قضایی مشخص و صدور احکام بسیار سنگین و غیر انسانی همراه با وجود راه‌های متعددی برای رشوه در محاکم عرف، عموماً از آنها گریزان

بودند و تلاش می کردند دعاوی و مرافعات خود را در مجالس خصوصی و یا در محاکم شرع حل و فصل نمایند (کرزن، ۱۳۸۰: ج ۱، ۵۹۲ و ۵۹۰؛ فلور، ۱۳۶۶: ۱۴۳ و ۹۴؛ مستوفی، ۱۳۸۴: ج ۱، ۱۰۱؛ الگار، ۱۳۵۶: ۱۹؛ ملک، ۱۳۸۰: ج ۲، ۷۳۵). علاوه بر این، احکام محاکم عرف می بایست با ارزش ها و اصول شریعت مطابقت داشته باشد و در صورت تعارض میان این دو، عموماً به نفع شریعت خاتمه می یافت (مارتین، ۱۳۸۹: ۲۷؛ فروکاوا، ۱۳۸۴: ۸۶؛ الگار، ۱۳۵۶: ۲۰). بدین ترتیب می توان گفت، عملاً در مقایسه با دادگاه های عرف، این دادگاه های شرع بودند که دست بالا را داشتند.

حوزه دیگر فعالیت نهاد روحانیت، آموزش و تعلیم عمومی بود. به جرأت می توان گفت، این حوزه کاملاً در اختیار روحانیت بود و دولت هیچگونه دخل و تصرفی در آن نداشت (کدی، ۱۳۶۹: ۶۱؛ دو روشسوار، ۱۳۷۸: ۱۰۱). انحصار نظام تعلیم و آموزش عمومی توسط نهاد روحانیت، علاوه بر کنترل نظام جامعه پذیری و ارزشی جامعه، کارکردهای دیگری برای نهاد روحانیت داشت. روحانیون در مکاتب به کارهای مختلفی همچون عقد قرارداد، حل و فصل اختلافات، حکمیت و... رسیدگی می کردند (باقری کپورق، ۱۳۷۱: ۱۵۹) و از این طریق، با اقشار و گروه های مختلف اجتماعی ارتباط برقرار می کردند. به عبارت دیگر، مکاتب نوعی دفتر کار و مراکز ارتباط مردمی روحانیت با مردم بودند. علاوه بر این، مدارس یکی از منابع قدرت مادی و سیاسی علما نیز بودند. این موضوع بویژه در خصوص مدارس دینی صدق می کرد. تعداد و قدرت طلاب یا محصلان مدارس، نماینده قدرت روحانیون بود. همچنین معمولاً برای تامین مخارج هر مدرسه ای، املاک وقفی در نظر گرفته می شد که منبع مادی مهمی به شمار می رفت. «بدین ترتیب، اداره یک مدرسه، سود مضاعف داشت. هم متضمن قدرت مادی اوقاف و هم قدرت جسمانی طلاب بود» (الگار، ۱۳۵۶: ۲۷). یکی دیگر از حوزه های فعالیت روحانیت که همراه با کارکردهای اقتصادی و سیاسی بود، اوقاف بود که از جمله منابع مهم مادی نهاد روحانیت به شمار می رفت. علاوه بر اوقاف عامه، برخی افراد برای حفظ ملک از غصب شدن توسط حکومت، املاک شخصی خود را وقف خاص می کردند (لمبتون، ۱۳۴۵: ۴۲۲). در بسیاری از موارد تولید اموال وقفی یا نظارت بر آنها به علما سپرده می شد و از این طریق حتی را از عواید موقوفه دریافت می کردند. بدین

ترتیب منافع مشترکی بین صاحبان املاک و روحانیت بوجود می‌آمد که از تعدی و تجاوز دولت به این اموال جلوگیری می‌کردند. زیرا به جز دوره نادرشاه، گزارش نشده است که حکومت، اموال وقفی را غصب یا ضبط کرده باشد (ملکم، ۱۳۸۰: ج ۲، ۷۷۱). بدین ترتیب، اوقاف علاوه بر منبعی مادی برای نهاد روحانیت، نماد قدرت سیاسی آن در محدود کردن قدرت دولت و حکومت نیز بود.

یکی دیگر از نمادها و اهرم‌های سیاسی علما، بست نشینی بود. مساجد، اماکن مذهبی، خانه علمای بزرگ و... از جمله اماکن مهمی بودند که افراد در آنها به بست می‌نشستند. پشتوانه به رسمیت شناخته شدن بست نشینی در این اماکن توسط حکومت، قدرت علما بود. در مواردی که حکومت در صدد نادیده گرفتن بست نشستن افراد بود، عموماً با واکنش و مقاومت علما روبرو می‌شد (الگار، ۱۳۵۶: ۱۷۸ و ۱۶۰؛ ترابی فارسانی، ۱۳۸۴: ۵۲؛ فلور، ۱۳۶۶: ۲۸۳؛ مارتین، ۱۳۸۹: ۹۸).

۲-۳- روابط نهادی بازار و حکومت

همانگونه که پیشتر گفته شد، بازار از اواخر صفویه از میزانی خودسامانی برخوردار بود. خودمختاری و استقلال نسبی بازار در دوره قاجار ادامه یافت و حتی به میزان آن افزوده شد. اصناف از خودمختاری برخوردار بودند و تجار و بازاریان، از دخالت حکومت در امور داخلی خود جلوگیری می‌کردند زیرا آن را به زیان خود می‌دانستند و دعاوی و مشکلات بوجود آمده در میان خود را با تشکیل مجلسی مرکب از اعضای مهم جامعه تجار حل و فصل می‌کردند (فلور، ۱۳۶۶: ۱۱ و ۷۰). روابط بین بازار و حکومت عموماً از طریق مجاری مشخصی که مبتنی بر نمایندگی بود، برقرار و تنظیم می‌شد و از این طریق از دخالت مستقیم حکومت در امور بازار جلوگیری می‌شد. ملکم با اشاره به سیستم نمایندگی بعنوان یک نظام عمومی در ایران دوره قاجار، بیان می‌کند که این رویه درخصوص تجار و ارباب حرف و صنایع مختلف نیز جاری بود و نه تنها انتصاب روسا و نمایندگان اصناف بلکه عزل آنها نیز از سوی خود اصناف صورت می‌گرفت (ملکم، ۱۳۸۰: ج ۲، ۷۷۲ و ۷۴۶).

تصمیم درخصوص تعیین مالیات سالانه و تعیین قیمت‌ها بویژه قیمت محصولات و

کالاهای مورد مصرف روزانه مردم بطور مشترک توسط نمایندگان اصناف و ماموران دولتی اتخاذ می‌شد (فلور، ۱۳۶۶: ۱۹-۱۸؛ عیسوی، ۱۳۶۲: ۴۴۳). بدین ترتیب بازار نه تنها در سازمان درونی خود از خودمختاری و استقلال برخوردار بود بلکه در تعیین قیمت‌ها و مالیات نیز، تعیین کننده بود. و در مواردی که مقامات دولتی می‌خواستند با زور قیمت‌ها را دستکاری کنند با مقاومت بازاریان روبرو می‌شدند (مارتین، ۱۳۸۹: ۹۹).

بدین ترتیب برخلاف دیدگاه کسانی همچون اشرف (۱۳۷۴) که اصناف را در حد کارگزاران مالیاتی حکومت تنزل داده‌اند، می‌توان گفت حتی اگر اصناف در آغاز وسیله‌ای برای جمع‌آوری مالیات برای حکومت بودند، به تدریج استقلال عمل و قدرتی بدست آوردند که حکومت نمی‌توانست به شیوه خودسرانه با آنها رفتار کند به گونه‌ای که روششوار (۱۳۷۸) علت تشکیل انجمن‌های صنفی دوره ناصری را سامان یافتن در برابر زیاده‌روی و زورگویی حکومت گزارش کرده بود (۷۱۵).

استقلال و خودمختاری نسبی‌ای که بازار از آن برخوردار بود، ناشی از تمرکز قدرت مالی جامعه در آن بود. قدرت مالی بازار، دولت را نیازمند آن و وابسته به آن می‌ساخت و بدین دلیل، حکومت در تعامل با بازار محتاطانه عمل می‌کرد و به تعبیر فلور (۱۳۶۶) «مقامات حکومتی مرغی را که تخم‌طلایی داشت نمی‌توانستند بکشند» زیرا نارضایتی تجار و اصناف به فاجعه‌ای اقتصادی برای دولت منجر می‌شد. حکومت در سطوح مختلف از شاهان گرفته تا شاهزاده‌ها و حکام ایالتی نیازمند کمک مالی بازار بود بگونه‌ای که بدون کمک تجار و بازاریان، دولت در برابر تعهدات مالی خود، به ستوه می‌آمد و کاری از دستش ساخته نبود (دوگوبینو، ۱۳۶۰: ۳۰). همچنین دولت در هنگام تشکیل ارتش منظم و دائمی با توجه به مشکلاتی که برای تامین هزینه‌ها داشت، هزینه‌های لازم را بوسیله وام‌هایی که با بهره کلان از بازاریان گرفته بود تامین می‌کرد (فوران، ۱۳۷۸: ۱۶۲). در سطح ایالات نیز، حکام محلی هم برای تامین هزینه لازم برای خرید منصب حکومت ایالت و هم برای تامین مالیات مطالبه شده از سوی حکومت مرکزی نیازمند قدرت مالی بازاریان بودند (سپهر، ۱۳۴۴: ج ۴، ۱۷؛ مارتین، ۱۳۸۹: ۹۹ و ۶۱).

علاوه بر این، حکومت در بخش خدمات عمومی و تاسیسات عام المنفعه نیز سخت به

بازار نیازمند بود و از بازاریان انتظار می‌رفت از ثروتشان در جهت رفاه عمومی استفاده کنند. عموماً، مدارس، مساجد، حمام‌ها، پل‌ها، کاروانسراها، قنات‌ها، دارالایتام‌ها و ... با همکاری یا توسط بازاریان ساخته می‌شد (مارتین، ۱۳۸۹: ۳۷؛ اشرف، ۱۳۵۹: ۲۸؛ هدایت، ۱۳۸۵: ۴۹۵؛ ضرابی، ۱۳۴۱: ۲۲۷؛ حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ج ۲، ۹۸۴ و ۹۱۸؛ حاج سیاح، ۱۳۴۶: ۱۱۶؛ نادر میرزا، ۱۳۵۱: ۵۶-۵۵).

با وجود همکاری مالی و اقتصادی که بازاریان با حکومت و مقامات دولتی داشتند، در صورت زیاده‌خواهی دولت در برابر آن مقاومت می‌کردند. بستن بازار یا بخشی از آن و بست نشستن در مساجد بعنوان یک شیوه اعتراضی در برابر دخالت‌های حکومت در بازار و زیاده‌خواهی‌های مقامات دولتی، الگویی بود که در دوره قاجاریه بسیار تکرار می‌شد (مارتین، ۱۳۸۹: ۴۱؛ دوگوبینو، ۱۳۶۰: ۷-۵۶؛ ترابی فارسانی، ۱۳۸۴: ۴۷). بازاریان با این شیوه‌های نافرمانی مدنی، اعتراض خود نسبت به زیاده‌خواهی‌ها و دخالت‌های دولت را بیان کرده و از استقلال و خودمختاری بازار دفاع می‌کردند. این شیوه‌های نافرمانی مدنی بخشی است از آنچه ونسا مارتین (۱۳۸۹) از آن تحت عنوان «نظام پیچیده حفظ موازنه» بین حکومت قاجار و نهادهای مختلف اجتماعی از جمله بازار نام می‌برد. اتحاد بازاریان برای مقاومت در برابر تعدی حکومت به حقوق خود به شیوه‌های دیگری نیز نشان داده می‌شد. چنانچه حاکمی از پس دادن وام یا قرضی که از یک تاجر گرفته بود خودداری می‌کرد، نه تنها آن تاجر از دادن وام یا قرض به آن حاکم خودداری می‌کرد بلکه، تاجر دیگر نیز همین رویه را درخصوص آن حاکم درپیش می‌گرفتند (دوگوبینو، ۱۳۶۰: ۳۰). همچنین تاجر برای تضمین پس گرفتن وجوهی که به دولت پرداخت می‌کردند، اغلب انحصارات یا واگذاری درآمدهای بعضی از ایالات و یا احجار کریمه و دارایی‌های مشابهی را بدست می‌آوردند (عیسوی، ۱۳۶۲: ۵۲).

علاوه براین، رابطه دو طرفه‌ای میان حکومت و بازار برقرار بود بدینگونه که حکومت در مقابل دریافت کمک‌های مالی از سوی بازاریان و تجار، از یک سو استقلال و خودمختاری آنها را به رسمیت می‌شناخت و از سوی دیگر تامین امنیت آنها را برعهده می‌گرفت (آوری، ۱۳۶۹: ۱۵۴؛ ترابی فارسانی، ۱۳۸۴: ۵۰ و ۵۲؛ عیسوی، ۱۳۶۲: ۴۴۴). از

جمله امتیازات دیگری که حکومت در اوایل دوره قاجار برای بازرگانان در نظر گرفته بود، معافیت آنها از مالیات به جز عوارض گمرکی بود (دوگوینو، ۱۳۶۰: ۳۰؛ عیسوی، ۱۳۶۲: ۵۴). بدین ترتیب روابط بین دولت و بازار رابطه‌ای دوسویه و مبتنی بر منافع متقابل و موازنه قدرت میان آن دو بود. از یک طرف، بازار ضمن دفاع از استقلال و خودمختاری نسبی خود، از طریق وام‌ها، مالیات‌ها، عواید گمرکی و عوارض راهداری، نیاز مالی دولت را فراهم می‌کرد و در مقابل نیز دولت ضمن به رسمیت شناختن استقلال بازار، تامین امنیت آن را برعهده داشت و امتیازهایی را برای جلب رضایت بازاریان همچون معافیت‌های مالیاتی در نظر گرفته بود.

۳-۳- روابط نهادی ایلات و حکومت

حکومت قاجاریه زمانی روی کار آمد که ایلات نسبت به گذشته از قدرت و خودمختاری بیشتری برخوردار بودند و حکومت قاجاریه هم در غلبه بر زندیه و تاسیس و هم برای استمرار و اعمال اقتدار خود نیازمند همکاری ایلات بود. تکثر قدرت در قدرت‌های محلی و همچنین نبود امکانات ارتباطی مناسب، حکومت مرکزی را ناگزیر می‌کرد که وجود حکومت‌های محلی و عدم تمرکز را به رسمیت بشناسد. قدرت مرکزی برای حفظ نظم و گردآوری مالیات نیازمند، همکاری ایلات و نخبگان محلی بود (فلور، ۱۳۶۶: ۲۷۶). براین اساس حکومت مرکزی ناگزیر بود اداره امور عشایری را به عهده روسای ایلات واگذار کند (لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۱۶) و نوعی توازن قدرت و خودمختاری ایلات را بپذیرد. بدین ترتیب، در دوره قاجاریه، خودمختاری ایلات و قبایل استمرار یافت (انصاری، ۱۳۸۴: ۱۶؛ فوران، ۱۳۷۸: ۲۰۸). حکومت و اقتدار برخی سران قبایل از محدوده و قلمرو ایل خود نیز فراتر می‌رفت و ضمن برعهده گرفتن حکومت ولایات، بر دهقانان و بیشتر شهرهای بزرگ نزدیک قلمرو خود نیز مسلط بودند (کدی، ۱۳۸۱: ۳۴؛ اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۴۸). حتی برخی سران ایلات، مستقیماً و مستقل از حکومت مرکزی با قدرت‌های خارجی وارد مذاکره می‌شدند (بدیع، ۱۳۸۰: ۱۶۱). هرچند خان‌های بزرگ ایلات، تحت عناوینی همچون، ایلخان‌ها و ایل بیگ‌ها از سوی شاه قاجار منصوب می‌شدند، اما این انتصاب‌ها صرفاً جنبه ظاهری داشت، زیرا،

این مقامات حالت موروثی داشته و انتصاب آنها محدود به خاندان خوانین بود و چنانچه حکومت می‌خواست تغییری در خط وراثت بدهد، با نافرمانی و سرکشی ایلات و قبایل روبرو می‌شد (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۴۹؛ لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۱۶؛ ملک، ۱۳۸۰: ج ۲، ۷۷۲؛ کرزن، ۱۳۸۰: ج ۱، ۵۶۹ و ۱۵۳ و ۲۶۲ و ۲۷۲).

ریشه خودمختاری و استقلال ایلات و عشایر را باید در ساختار درونی قدرت آنها دانست که مانع از وابسته و سرسپرده شدن سران ایلات و قبایل به حکومت مرکزی می‌شد. هرچند، شیخ، خان و یا رئیس ایل و قبیله در راس سلسله مراتب قدرت قرار داشت اما، دو عامل یعنی منافع اتحاد ایلی و قبیله‌ای و شورایی از ریش سفیدان، تصمیم‌گیری‌های رئیس قبیله یا ایل را محدود می‌کرد. عملکرد و قدرت اجرایی رئیس اتحاد ایلی - قبیله‌ای، از طریق شورایی متشکل از ریش سفیدان و بزرگان طوایف و عشایر کوچکتر اتحاد محدود می‌شد و مشروعیت اقدامات وی منوط به تایید ریش سفیدان عضو اتحاد بود (انصاری، ۱۳۸۴: ۴۱؛ ملک، ۱۳۸۰: ج ۲، ۷۴۷). وی ناگزیر بود که با حفظ تعادل پیچیده‌ای میان منافع طوایف عضو اتحاد، اعتماد ریش سفیدان را جلب کند (انصاری، ۱۳۸۴: ۴۲). این همان وضعیتی است که فوران (۱۳۷۸: ۵۷) از آن تحت عنوان «دموکراسی خام» برای توصیف ساختار قدرت در ایلات و عشایر نام برده است.

علاوه براین، رئیس اتحاد، موظف بود در تعامل با دیگران از جمله حکومت، تعادلی ایجاد کند که در آن منافع اتحاد و طوایف اعضای آن، محفوظ بماند. چنانچه بزرگان و ریش سفیدان طوایف عضو اتحاد پی می‌بردند که رئیس اتحاد، تابع و مطیع حکومت مرکزی شده و در حفظ منافع مشترک اتحاد تخلف کرده است او را خلع می‌کردند و یا در برابر او سر به شورش بر می‌داشتند (برای نمونه مراجعه شود به انصاری، ۱۳۸۴: ۴۲؛ برزویی، ۱۳۷۸: ۳۴؛ دروویل، ۱۳۷۰: ۳۱۹).

ایلات و قبایل، علاوه بر خودمختاری سیاسی، از لحاظ قضایی نیز به میزان زیادی از استقلال برخوردار بودند و همین امر، امکان نفوذ و دخالت حکومت مرکزی در امور داخلی ایلات و قبایل را هرچه بیشتر محدود می‌کرد. ایلات و قبایل براساس قوانین و قواعد عرفی ویژه خود در رسیدگی به دعاوی و اختلافات دارای رویه خاص خود بودند که مبتنی بر

تشکیل مجلسی از ریش سفیدان بود (فلور، ۱۳۶۶: ۱۴۲؛ انصاری، ۱۳۸۴: ۴۳؛ ملک، ۱۳۸۰: ج ۲، ۷۴۷ و ۷۵۱). به عبارت دیگر حل و فصل اختلافات عموماً به صورت جمعی و مشورتی صورت می گرفت.

بدین ترتیب، هم ساختار قدرت و هم قواعد و رویه‌های قضایی درونی ایلات و قبایل، آنها را به صورت واحدهای خودمختار سیاسی‌ای که در قالب اتحادیه‌های ایلی-قبیله‌ای متشکل شده‌اند، سازمان می داد و همین امر سلطه و دسترسی و نفوذ حکومت مرکزی در ایلات و قبایل را دشوار می کرد و حکومت مرکزی را برای اعمال اقتدار خود در اجتماعات ایلی-قبیله‌ای، نیازمند همکاری سران ایلات و قبایل می کرد. این وضعیت، قدرت سیاسی ویژه‌ای به سران ایلات می بخشید بگونه‌ای که «قدرت و اعتبار اجتماعی روسای ایلات عمده- افشار، عرب، بختیاری، بلوچ، کرد، لر، قراگوزلو، قشقایی و ترکمن- تنها در قیاس با شاهزادگان برجسته قاجاری در مرتبه دوم قرار می گرفت» (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۴۸). براین اساس، ساختار سیاسی قاجاریه، به ساختاری دوبخشی تبدیل می شد (کریمی زنجانی اصل و حسینی گلسفیدی، ۱۳۷۵: ۸۸). این ساختار سیاسی دوبخشی، مبتنی بر روابط متقابل میان قدرت سیاسی مرکزی و قدرت‌های سیاسی محلی است. از یک سو، حکومت مرکزی، استقلال و خودمختاری ایلات و قبایل را پذیرفته و از سوی دیگر، ایلات و قبایل در تامین نیروی نظامی، حفظ امنیت عمومی و جمع آوری مالیات با دولت مرکزی همکاری می کردند. نیروی نظامی قاجار همچون حکومت‌های قبل از خود، ترکیبی از گارد سلطنتی یا ارتش کوچک دائمی، سواره نظام نامنظم مبتنی بر نیروهای ایلی، سواره نظام نامنظم ایالات و پیاده نظام نامنظم محلی بود (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۷: ۴۹؛ لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۱۶؛ فوران، ۱۳۷۸: ۲۶۵ و ۲۶۳). حتی با وجود تلاش‌هایی که برای تشکیل ارتش دائمی و منظم صورت گرفت، همچنان نیروی نظامی ایران مرکب از سربازان بنیچه‌ای بود که قبایل و ایلات به هنگام ضرورت فراهم می کردند (لمبتون، ۱۳۴۵: ۲۶۵) و بدین ترتیب، در دوره قاجار، نیروهای نظامی عمدتاً در انحصار ایلات و عشایر باقی ماندند. از جمله معضلات مهم تشکیل ارتش منظم و دائمی، تامین هزینه‌ها و حقوق و مواجب سربازان بود. به همین دلیل شاهان قاجار ترجیح می دادند که هزینه تامین نیروی نظامی برعهده سران ایلات و دیگر قدرت‌های محلی

باشد. لذا شاهان قاجار به دلیل ناتوانی در تشکیل یک ارتش منظم و دائمی، برای حفظ تاج و تخت خود در مقابل هجوم خارجی و حتی شورش‌های داخلی ناگزیر به حفظ نیروی نظامی ایلی بودند (پاولویچ، ۱۳۵۷: ۲۰).

همچنین با توجه به محدودیت‌های اعمال قدرت حکومت مرکزی در قلمروهای ایلی - قبیله‌ای، حکومت مرکزی تنها با همکاری روسا و سران ایلات می‌توانست مالیات را از این نواحی جمع‌آوری کند و دخالت مستقیم ماموران رسمی دولت، خطر ساز بود (کرزن، ۱۳۸۰: ج ۲، ۳۲۵). در دوره قاجار، حکومت مرکزی، مالیات ایالات را به بالاترین برنده مزایده برای تصدی حکمرانی ایالت به صورت «اجاره» واگذار می‌کرد. حکام ایالات نیز به نوبه خود، مالیات بخش‌های مختلف ایالت تحت حاکمیت خود را به اجاره‌داران دیگری می‌سپردند (انصاری، ۱۳۸۴: ۵۱). از لحاظ نظری، حکام ایالات، می‌توانستند جمع‌آوری مالیات را به هر کسی که اجاره بیشتری بدهد، واگذار کنند اما در عمل، گزینه‌های انتخاب آنها محدود بود. زیرا، اجاره‌داران مالیات برای اینکه بتوانند مالیات‌ها را جمع‌آوری کنند، می‌بایست در منطقه خود از نوعی سلطه سیاسی برخوردار باشند. به همین دلیل در مناطق ایلی - قبیله‌ای، معمولاً رئیس هر طایفه به عنوان اجاره‌دار مالیات انتخاب می‌شد (همان، ۸۰). رابطه دوطرفه میان حکومت مرکزی و ایلات و قبایل، همیشه همراه با تلاش‌های دو طرف برای حفظ موازنه قدرت و تعادل نهادی بوجود آمده بود. شاهان قاجار علی‌رغم نیازی که به قدرت و ظرفیت‌های نهاد ایلی - قبیله‌ای داشتند، سعی می‌کردند، قدرت این نهاد را کنترل و یا تضعیف کنند (لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۱۷؛ لمبتون، ۱۳۴۵: ۲۶۹؛ مارتین، ۱۳۸۹: ۳۴؛ نقییزاده، ۱۳۷۹: ۳۵). اما علی‌رغم تلاش‌های حکومت مرکزی برای تضعیف ایلات، آنها همچنان خودمختاری و اقتدار خود را حفظ کردند. مهمترین عوامل در این زمینه ساختار درونی ایلات و همچنین منافی است که برای حکومت مرکزی داشتند (مارتین، ۱۳۸۹: ۳۴). این عوامل تعادل نهادی بوجود آمده میان آنها و حکومت مرکزی را استمرار می‌بخشید. آنها هم از طریق ارائه خدمات به حکومت مرکزی و هم از طریق خودداری از ارائه این خدمات، ائتلافها و اتحادیههای ایلی - قبیله‌ای، نفوذ عوامل ایلی به دربار، منافع مشترک مبتنی بر شبکه پیچیده‌ای از ازدواج‌ها و پیوندهای خانوادگی میان سران ایلات با رهبران عشایر و قبایل

دیگر، زمینداران عمده، اعضای خانواده سلطنتی و...، قدرت و موقعیت نهادی خود را حفظ می کردند (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷: ۹-۱۶۵۸؛ لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۱۷؛ مارتین، ۱۳۸۹: ۳۴). بدین ترتیب رابطه بین حکومت مرکزی و نهاد ایلی - طایفه‌ای همچون روابطش با دو نهاد دیگر یعنی روحانیت و بازار، رابطه‌ای دو طرفه و مبتنی بر موازنه قدرت بود. این موازنه قدرت ناشی از نیازهای متقابل بین حکومت مرکزی و این نهادها بود. البته در واقع، این روابط متقابل بسیار پیچیده‌تر بود و با شبکه‌ای از وصلت‌های مصلحتی و سیاسی، مقاومت و همکاری، نفوذ متقابل، ائتلاف‌های انعطاف‌پذیر و ... تحکیم می‌شد.

۴- مکانیزم بازتولید پیکربندی نهادی مبتنی بر توازن قدرت

تاکنون براساس شرح رخدادها و توالی‌های واکنشی به مکانیزم‌های تولید میراث نهادی ناشی از شکل‌گیری حکومت صفویه به عنوان یک بزنگاه مهم تاریخی و همچنین ویژگی‌های این میراث نهادی که شکل‌گیری پیکربندی نهادی مبتنی بر توازن قدرت در میان حکومت، روحانیت، بازار و ایلات بود پرداختیم. اکنون به مکانیزم بازتولید این میراث نهادی خواهیم پرداخت.

از جمله مکانیزم‌های بازتولید مورد توجه نهادگرایان تاریخی، مکانیزم‌های قدرت محور^۱ هستند. همانگونه که پیشتر گفته شد، از نظر نهادگرایان تاریخی نهادها محصولات منازعات کنشگران نابرابر بوده و شکلی که به خود می‌گیرند منعکس‌کننده تعادل قدرت مسلط در جامعه است. بدین ترتیب نهادهای اجتماعی، منعکس‌کننده مناسبات قدرت در جامعه هستند (تلن، ۲۰۰۸: ۲۱۶). به همین دلیل بسیار محتمل است که کسانی که از وضعیت نهادی موجود نفع می‌برند در مقابل تغییر مقاومت کنند. این موضوع تبیین‌کننده چیزی است که تحت عنوان «چسبندگی»^۲ نهادها نام برده می‌شود (استینمو، ۲۰۰۸؛ تلن و استینمو، ۲۰۰۲). بدین معنی که آرایش‌های نهادی محصول فرآیندهای تاریخی هستند و به سادگی دگرگون نمی‌شوند. مکانیزم بازتولید قدرت محور، به این واقعیت اشاره دارد که مجموعه‌ای از نهادها به محض بوجود آمدن، منافع را به همراه می‌آورند و صاحبان قدرت در این نهادها تلاش

1. Power mechanism

2. stickiness

می‌کنند تا موقعیت خود را حفظ کنند (کولیر و کولیر، ۱۹۹۱: ۳۵). بگونه‌ای که نهادها حتی در صورتی که برخی گروه‌ها خواهان تغییر آنها باشند مقاومت می‌کنند به این دلیل که نیروهایی که از وجود این نهادها منتفع هستند دارای قدرت کافی برای تقویت بازتولید آنها هستند (ماهونی، ۲۰۰۰: ۵۲۱).

براساس مکانیسم بازتولید قدرت محور، برخلاف «گفتمان استبدادزدگی و خودکامگی» که پویایی‌ها و تحولات جامعه پیشانوسازی ایران را به چرخه مستمر «استبداد- هرج و مرج- استبداد» تقلیل می‌دهد، بسیاری از تعاملات، روابط و مقاومت‌های صورت گرفته در آن دوره تاریخی به ویژه دوره قاجاریه را میتوان براساس تلاش نیروهای مختلف اجتماعی برای تثبیت، حفظ و بازتولید تعادل نهادی موجود و جلوگیری از دست اندازی حکومت یا هر یک از نیروهای دیگر به حوزه فعالیتها و اختیارات نهادی نیروهای دیگر فهم و تبیین کرد.

پیشتر این نوع تلاش‌ها و کشاکش‌های نیروهای اجتماعی بجا مانده از حکومت صفویه در دوره‌های افشاریه و زندیه به اختصار گفته شد. اما کنش‌ها و مقاومت‌های مبتنی بر مکانیسم‌های قدرت محور بازتولید نهادی با تثبیت پیکربندی نهادی مبتنی بر موازنه قدرت در دوره قاجاریه شدت بیشتری یافت. بگونه‌ای که بسیاری از تحولات و رخداد‌های دوره قاجاریه همچون شورش‌های اصفهان به رهبری سید محمد باقر شفتی در دوره محمد شاه قاجار (الگار، ۱۳۵۶)، ناآرامی‌های بوشهر به رهبری بازاریان و قاضی شهر در سال ۱۸۳۸ (مارتین، ۱۳۸۹: ۹۸)، شورش ایلات شیراز در سال ۱۸۷۴، شورش ایلات حکاری در سال ۱۸۱۳ در مقابل بیگلریگی ارومیه (درویل، ۱۳۷۰: ۲۰۵)، کشاکش‌های میان محمد تقی خان بختیاری و معتمد الدوله حاکم اصفهان (کرزن، ۱۳۸۰: ج ۲، ۴-۳۵۲؛ کیانوند، ۱۳۶۸: ۹۱)، اختلافات و درگیری‌های شیوخ و تجار خوزستان با حکومت مرکزی به دلیل دخالت در امور مالیاتی آن منطقه (انصاری، ۱۳۸۴: ۹۹ و ۱۱۲) و بسیاری دیگر از رخداد‌های ریز و درشت را به جای شورش‌های کور یا توده‌ای، باید براساس مکانیزم‌های بازتولید قدرت محور و بعنوان تلاش‌ها و مقاومت‌های نیروهای مختلف اجتماعی در جهت حفظ تعادل نهادی موجود تبیین و فهم کرد.

عملکرد مکانیزم‌های بازتولید نهادی قدرت محور در مقاومت نیروهای مختلف اجتماعی

در برابر برنامه‌های نوسازی دوره قاجاریه بیشتر مشهود است. بدین صورت که، جامعه ایران پیش از رویارویی با نظام جهانی و فرآیند نوسازی، از یک تعادل نهادی برخوردار بود که در آن نهادهای مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، براساس توازن قدرت موجود در آن زمان در یک شبکه از روابط متقابل با یکدیگر به کنش می‌پرداختند. مواجهه جامعه ایرانی با نظام جهانی و شروع فرآیند نوسازی ناشی از آن، باعث تحولات و دگرگونی‌های عمیقی در جامعه شد که تعادل نهادی موجود را مختل کرد. ویژگی مشخصه این تحولات، به هم خوردن توازن سنتی قدرت در اثر تمایل حکومت به استقلال هرچه بیشتر از نهادهای دیگر و گسترش قلمرو دخالت و اعمال قدرت خود بود. اما اقدامات زیاده‌خواهانه حکومت با منافع دیگر نیروها و نهادهای اجتماعی در تضاد بود و به همین دلیل با واکنش و مقاومت نهادهای مدنی سنتی در جهت محدود کردن این اقدامات و بازتولید تعادل نهادی مواجه شد.

نخستین گام‌ها برای نوسازی در حکومت قاجاریه، در اوایل قرن نوزدهم و پس از شکست از روسیه برداشته شد. این موضوع تنها منحصر به ایران نبود چنانکه شکست امپراتوری عثمانی از روس‌ها پس از معاهده پاسارویچ (۱۷۱۸)، آغازگر دوره اصلاحات عصر لاله‌ها شد و فتح مصر توسط بنایارت نیز باعث فروپاشی نظم سنتی مملوک‌ها و زمینه‌ساز برنامه‌های نوسازی محمدعلی شد (بدیع، ۱۳۸۰: ۱۶۸). به همین دلیل در اغلب این جوامع، اولین برنامه‌های نوسازی معطوف به تقویت بنیه نظامی کشور و تاسیس یک ارتش منظم و دائمی شد (کدی، ۱۳۶۹: ۵۸؛ بدیع، ۱۳۸۰: ۱۵۹؛ بخاش، ۱۹۷۸: ۱). زیرا کشورهای غیر غربی که وارد عرصه جهانی شده بودند، مزیت نسبی دولت‌های مدرن اروپای غربی را در قدرت آنها برای بسیج و سازماندهی منابع برای جنگ و اهداف دیگر می‌دیدند. بدین ترتیب، برنامه‌های نوسازی در واکنش به شرایط جدید نظام جهانی، از ابتدا خصلتی تمرکزگرایانه پیدا کردند. مهمترین برنامه‌های نوسازی، در دوره ناصرالدین شاه اجرا شد و در این دوره گرایش به تمرکزگرایی هرچه بیشتر تقویت شد (فلور، ۱۳۶۶: ۱۷۵). تا پیش از شروع برنامه‌های نوسازی، مهمترین وظایف و حوزه‌های فعالیت حکومت مرکزی، به جمع‌آوری مالیات، برقراری نظم و امنیت عمومی و دفاع از کشور - که البته در انجام این وظایف نیز نیازمند نیروهای اجتماعی دیگر بود - محدود می‌شد و بیشتر فعالیت‌های دیگر همچون آموزش و

پرورش، بهداشت عمومی، محاکم قضایی، فعالیت‌های تجاری و اقتصادی، رفاه عمومی و ... خارج از دستگاه‌های اداری قرار داشت و در حوزه فعالیت نهادهای اجتماعی غیردولتی بود (انصاری، ۱۳۸۴: ۵۱؛ کدی، ۱۳۶۹: ۵۸؛ مارتین، ۱۳۸۹: ۳۰؛ تقوی، ۱۳۸۴: ۳۸). اما با شروع برنامه‌های نوسازی و بویژه در دوره ناصرالدین شاه، دولت در صدد گسترش قلمرو فعالیت خود و به زیر سلطه گرفتن حوزه‌های دیگر برآمد. اگر تعداد وزارتخانه‌ها را شاخصی برای گستره فعالیت و حوزه‌های وظایف و اختیارات دولت در نظر بگیریم، افزایش تعداد وزارتخانه‌ها در دوره ناصرالدین شاه می‌تواند بیانگر تلاش دولت برای خلع ید نهادهای اجتماعی غیر دولتی و گسترش حوزه اقتدار خود باشد. در سال ۱۲۷۵ قمری، دارالشورای کبری از شش وزارتخانه داخله، خارجه، جنگ، مالیه، عدلیه و وظایف اوقاف تشکیل می‌شد. تعداد وزارتخانه‌ها در سال ۱۲۸۹ به ۹ وزارتخانه شامل داخله، خارجه، جنگ، مالیه، عدلیه، علوم، فواید عامه، تجارت و زراعت، و دربار افزایش یافت. سرانجام در اواخر ۱۲۹۹ تعداد وزارتخانه‌ها به ۱۴ عدد افزایش یافت (تقوی، ۱۳۸۴: ۳۹).

ناصرالدین شاه و صدر اعظم‌هایش، علارغم تفاوت در دیدگاه‌ها و نیاتشان، در گرایش به تمرکزگرایی هرچه بیشتر و تقویت حکومت مرکزی در برابر نهادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دیگر، مشترک بودند. امیرکبیر در دوره صدارت خود سیاست‌های تمرکزگرایانه و تقویت حکومت مرکزی را به صورت جدی دنبال می‌کرد (کدی، ۱۳۶۹: ۵۴؛ الگار، ۱۳۵۶: ۱۸۲؛ رجب‌زاده، ۱۳۷۸: ۲۵۰؛ بخاش، ۱۹۷۸: ۳). با روی کار آمدن میرزا حسین خان سپهسالار (مشیر الدوله) نیز، تلاش برای تقویت حکومت مرکزی وارد مرحله جدید و موثرتری شد (الگار، ۱۳۵۶: ۲۳۷؛ بخاش، ۱۹۷۸: ۹۴). مشیرالدوله، معتقد بود که اصلاحات مورد نظر او بیش از آنکه قدرت تاج و تخت را کاهش دهد منجر به افزایش آن خواهد شد (همان، ۱۰ و ۱۰۶). امین الدوله نیز هدف از اصلاحات را «مزید قدرت پادشاه» ذکر کرده بود (سیف، ۱۳۹۰: ۵۱). بدین ترتیب، چه شاه، چه اصلاح طلبان دولتی و چه روشنفکرانی که در آن زمان داعیه اصلاح طلبی داشتند، نوسازی را در تمرکز هرچه بیشتر قدرت در دست حکومت مرکزی می‌دیدند، در حالیکه این تمرکزگرایی، تعادل نهادی و توازن قوای نسبی موجود بین نهادهای مختلف در جامعه را به نفع تقویت هرچه بیشتر دولت به هم می‌زد و

طبیعتاً مقاومت نهادهای سنتی را در مقابل برنامه‌های نوسازی به همراه داشت. برنامه‌های نوسازی و اصلاحات با گسترش حوزه اقتدار دولت به حوزه‌های فعالیت و اختیارات نهاد روحانیت همچون حوزه قضاوت، اوقاف، تعلیم و تربیت و ...، منافع علما را به خطر می‌انداخت و در نتیجه علما برای حفظ منافع خود و تعادل نهادی موجود، در برابر این برنامه‌ها مقاومت می‌کردند. (الگار، ۱۳۵۶: ۱۷۴؛ کدی، ۱۳۶۹: ۶۲؛ فوران، ۱۳۷۸: ۲۰۴). و در موارد زیادی دولت مرکزی را وادار به عقب نشینی می‌کردند. همانگونه که برتران بدیع (۱۳۸۰) نیز گفته است، می‌توان گفت، مخالفت علما، نوسازی و تجدد به صورت عام را هدف قرار نمی‌داد بلکه مخالفت علما با اقداماتی بود که باعث تقویت هر چه بیشتر قدرت مرکزی و تضعیف موقعیت نهادی آنها می‌شد.

در حوزه اقتصادی نیز، برنامه‌های نوسازی همراه با تمرکزگرایی دولت و نفوذ اقتصادی قدرتهای خارجی بود که منافع و استقلال تجار و بازاریان را مورد تهدید قرار می‌داد. با وابستگی مالی حکومت مرکزی به قدرتهای خارجی از طریق دریافت قرضه‌ها و وام‌های کلان، دولت هر چه بیشتر خود را بی‌نیاز از قدرت مالی بازار که در اثر نفوذ اقتصادی بیگانگان نیز تضعیف شده بود، می‌دید و این شرایط زمینه را برای نادیده گرفتن منافع بازاریان و اعمال هر چه بیشتر فشار بر آنها در جهت سلطه دولت بر امور اقتصادی فراهم می‌کرد. علاوه بر این تمرکزگرایی و گرایش دولت برای سلطه هر چه بیشتر خود بر امور اقتصادی از جمله تمرکز گمرکات نیز عامل دیگری بود که علاوه بر تهدید منافع بازاریان، استقلال و خودمختاری نسبی بازار را هر چه بیشتر محدود می‌کرد. همچنین، با تمرکز قدرت مالی در بانک‌های شاهنشاهی و استقراضی، صرافان و بازاریان، عملاً جایگاه توازن بخش خود در تعادل نهادی موجود را به شرکت‌ها و قدرتهای اقتصادی خارجی واگذار می‌کردند. در اثر این شرایط گروه‌های مختلف بازاریان بیش از پیش به منافع مشترک خود پی برده و برای مقابله با شرایط جدید و بازگرداندن موقعیت نهادی پیشین خود، دست به اقدامات مختلفی همچون تشکیل و تأسیس شرکت‌های تجاری و مالی و بانک‌ها و سندیکاها و تشکیلات صنفی سرمایه‌گذاری در زمینه صنایع در سطوح ملی و محلی زدند (عیسوی، ۱۳۶۲: ۶۶؛ رهبری، ۱۳۸۷: ۷۰؛ اشرف، ۱۳۵۹: ۱۰۰؛ ترابی فارسانی، ۱۳۸۴: ۸۲؛ فشاهی، ۱۳۶۰: ۸۲؛ کرمانی، ۱۳۸۴: ج ۱، ۱۷۲).

در خصوص ایلات و عشایر نیز نوسازی همراه با شکل‌گیری دستگاه دولتی متمرکز و تمرکزگرا بود و تمرکز سیاسی به معنای جایگزینی اقتدار دولت مرکزی به جای قدرت‌های محلی بود. با تشکیل ارتش دائمی و تمرکز قدرت نظامی در دست حکومت مرکزی نیز، وابستگی دولت به ایلات و عشایر به عنوان مهمترین منابع تامین‌کنندگان نیروهای نظامی، کاهش می‌یافت (بخاش، ۱۹۷۸: ۹۹). نوسازی ارتش، همچنین همراه با بکارگیری جنگ افزارهای جدید به ویژه توپخانه بود که منجر به کاهش اهمیت افواج ایلی در ارتش می‌شد (لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۱۶). علاوه بر این، تشکیل ارتش مدرن منجر به قدرت یافتن هرچه بیشتر حکومت مرکزی در برابر قدرت‌های محلی و افزایش قدرت سرکوب و تعدی دولت می‌شد (بخاش، ۱۹۷۸: ۱؛ محبوبی اردکانی، ۱۳۵۴: ۹۸ و ۱۰۴). از سوی دیگر تشکیل ارتش دائمی، نیازمند منابع مالی بزرگ‌تر بود و این منابع مالی نیازمند مالیات جدید و تمرکز امور مالیاتی در دست حکومت مرکزی بود (بخاش، ۱۹۷۸: ۱). این شرایط قدرت و نفوذ سران ایلات در جمع‌آوری مالیات، یعنی یکی دیگر از وابستگی‌های حکومت مرکزی به ایلات و قبایل را محدود می‌کرد. و به همین دلیل، سران ایلات با هرگونه دخالت مستقیم حکومت مرکزی در محدوده مالیاتی خود مخالفت می‌کردند.

بدین ترتیب تشکیل ارتش مدرن و دائمی غیر وابسته به ایلات و قبایل، از یک سو، قدرت موازنه بخش ایلات و عشایر در برابر حکومت مرکزی را از بین می‌برد. چرا که دیگر حکومت مرکزی نیازی به همکاری ایلات نخواهد داشت و در نتیجه خود را متعهد به به رسمیت شناختن خودمختاری آنها نمی‌داند و از سوی دیگر، باعث افزایش قدرت حکومت مرکزی در برخورد با ایلات و سرکوب آنها می‌شد. همچنین استقرار قراولخانه‌ها در شهرهای مختلف و تمرکز امور مالیاتی در دست حکومت به معنای حضور بیشتر کارگزاران دولتی در قلمروهای خودمختار ایلی - قبیله‌ای بود. در نتیجه، این تحولات، به میزان بسیار زیادی، تعادل نهادی مبتنی بر نیاز متقابل ایلات و حکومت مرکزی را به نفع حکومت مرکزی تضعیف می‌کرد. بدین ترتیب کشاکش میان حکومت مرکزی و ایلات و عشایر در دوره نوسازی را همانند مقاومت‌ها و واکنش‌های دو نهاد دیگر یعنی روحانیت و بازار، را باید در چارچوب تلاش برای حفظ و بازتولید تعادل نهادی موجود در برابر اقدامات

تمرکزگرایانه حکومت مرکزی تحلیل کرد.

نتیجه گیری:

در این مقاله تلاش شد در برابر روایت غالب در جامعه شناسی تاریخی ایران که در آن بر قدرت بی حد و حصر دولت و عدم ظهور نیروهای اجتماعی مستقل از آن تاکید می‌کند، روایت بدیلی با تاکید بر تکثر مراکز قدرت و وجود نیروهای اجتماعی نسبتاً مستقل از دولت ارائه شود. براساس رویکرد نهادگرایی تاریخی، شکل‌گیری حکومت صفویه به عنوان یک «نقطه گسست» و «بزنگاه مهم» در نظر گرفته شد که براساس الگوی «توالی‌های واکنشی» با به جنبش درآوردن سلسله‌ای از رخدادها، زمینه ساز میراث نهادی خاصی شد که فراتر از حکومت صفویه تداوم داشته و در دوره قاجاریه تثبیت شد. شکل‌گیری حکومت صفویه بر پایه‌های متکثر ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی، و سپس سلسله رخدادهایی که منجر به سست شدن پیوندهای معنوی میان شاهان صفوی و نیروهای قزلباش و در نتیجه دنیوی شدن تدریجی حکومت به بروز تنازعات برای قبضه قدرت میان شاهان صفوی و نیروهای قزلباش انجامید. شاهان صفوی در جهت تضعیف قدرت قزلباش‌ها و استقلال از نیروهای بوجود آورنده خود، اقدامات مختلفی را در سه جهت یعنی الف- تشکیل اتحادیه‌های ایلی جدید؛ ب- تقویت بخش بروکراتیک حکومتی و تشکیل نیروی نظامی دائمی متشکل از غلامان؛ و ج- جستجوی یک منبع مشروعیت بخش جدید و مستقل از طریقت صوفیه انجام دادند. نتیجه این اقدامات و به موازات آنها شرایط رونق اقتصادی، برخلاف انگیزه‌های تمرکزگرایانه شاهان صفوی، برآمدن نیروهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بود که هرچه بیشتر تلاش‌های تمرکزگرایانه حکومت صفویه را به چالش کشیده و فراتر از حکومت صفویه استمرار داشتند.

تلاقی زمانی این سلسله رخدادهای واکنشی با شرایط تاریخی دیگری همچون عدم برخورداری شاهان قاجار از یک منبع مشروعیت بخش درونی و همزمانی تاسیس حکومت قاجاریه با غلبه اصولیون بر اخباریون، و وجود نیروهای اجتماعی و قدرت‌های محلی نسبتاً خودمختار به جا مانده از تحولات پیشین، منجر به تثبیت میراث نهادی به جا مانده از حکومت صفویه شد. ویژگی عمده این میراث، پیکربندی نهادی مبتنی بر شبکه نسبتاً پیچیده‌ای از

روابط متقابل بین چهار نهاد اصلی یعنی حکومت مرکزی، روحانیت، بازار و ایلات و قبایل بود که حاصل آن تعادل نهادی نسبتاً پایداری بین این نهادها بود. این تعادل نهادی نه ناشی از سلطه یک نهاد بر نهادهای دیگر بلکه محصول موازنه قدرت مبتنی بر نیازهای متقابل این نهادها به یکدیگر بود. تعادلی که در آن اجزای یک پیکره نهادی براساس نیازهای متقابلی که به یکدیگر داشتند با هم در توازن به سر برده و هریک از عناصر به دلیل وابستگی‌ای که به اجزا دیگر داشتند، از بهم زدن کلی این توازن و اعمال قدرت یکسویه خود بر کل پیکره نهادی، ناتوان بودند.

روایتی که در این مقاله از جامعه ایرانی ارائه شد، چارچوب مناسبی را برای تحلیل و تبیین تحولات جامعه پیشانوسازی ایران ارائه میکند که براساس آن، بسیاری از تعاملات، روابط و مقاومت‌های صورت گرفته در آن دوره تاریخی را میتوان براساس تلاش نیروهای مختلف اجتماعی برای حفظ و بازتولید تعادل نهادی موجود و جلوگیری از دست اندازی حکومت یا هر یک از نیروهای دیگر به حوزه فعالیتها و اختیارات نهادی نیروهای دیگر فهم و تبیین کرد. در چنین رویکردی، افول و سقوط حکومت صفویه را می‌توان براساس به هم خوردن تعادل نهادی در اثر اقدامات تمرکزگرایانه حکومت مرکزی و به حاشیه راندن نیروهای ایلی به وجود آورنده حکومت صفویه، ضعف تدریجی اقتدار معنوی و قدرت سیاسی شاهان صفوی و به هم خوردن توازن قدرت میان شاهان صفوی، فقها و نیروهای ایلی تبیین کرد (لاکهارت، ۱۳۸۳: ۱۸-۱۳؛ فوران، ۱۳۷۸: ۱۰۶؛ سیوری، ۱۳۷۴: ۲۲۷-۲۰۳؛ شاردن، ۱۳۷۲: ۱۱۶۶). همچنین همانگونه که پیشتر شرح داده شد، تحولات دوره‌های افشاریه، زندیه و قاجاریه را باید فراتر از شورش‌های کور و یا توده‌ای و براساس مکانیزم‌های بازتولید قدرت محور به عنوان مقاومت‌ها و تلاش‌های نیروهای مختلف اجتماعی برای شکل‌گیری، تثبیت و بازتولید یک تعادل نهادی مبتنی بر موازنه قدرت فهم و تبیین کرد. چنین تفسیر و تبیینی از تحولات جامعه ایران، ما را از تقلیل تحولات تاریخی جامعه ایران به چرخه مستمر استبداد-هرج و مرج-استبداد و باور به «امتناع ساختاری» ناشی از گفتمان استبدادزدگی و خودکامگی بی‌نیاز می‌کند.

منابع

- اشرف، احمد و بنوعیزی، علی (۱۳۸۷) طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران، سهیلا ترابی فارسانی، تهران: نیلوفر.
- اشرف، احمد (۱۳۵۹) موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه، تهران: انتشارات زمینه.
- اشرف، احمد (۱۳۷۴) «نظام صنفی و جامعه مدنی» ایران نامه، ویژه جامعه مدنی در ایران، ۱۴، ۱: ۴۰-۵.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان (۱۳۶۷) تاریخ منتظم ناصری، مصحح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- افشار سیستمی، ایرج (۱۳۶۸) ایل‌ها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، تهران: نسل دانش.
- الگار، حامد (۱۳۵۶) دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجاریه، ابوالقاسم سری، تهران: انتشارات توس.
- انصاری، مصطفی (۱۳۸۴) تاریخ خوزستان (۱۸۷۸-۱۹۲۵) دوره شیخ خزعل: مطالعه‌ای در خودمختاری ایالتی و تحول، محمد جواهر کلام، تهران: نشر شادگان.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۸) ایران بین دو انقلاب (از مشروطه تا انقلاب اسلامی)،

- کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری و محسن مدیر شانه‌چی، تهران: نشر مرکز.
- آجودانی، لطف‌الله (۱۳۸۵) علما و انقلاب مشروطیت در ایران، تهران: نشر اختران.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۴) پاتوق و مدرنیته ایرانی، تهران: لوح فکر.
- آصف، محمد هاشم (۱۳۸۲) رستم التواریخ، مصحح: میترا مهرآبادی تهران: دنیای کتاب. ۲۶۰-۱.
- آوری، پیترا (۱۳۶۹) تاریخ معاصر ایران (از تاسیس تا انقراض سلسله قاجاریه)، محمد رفیعی محمد آبادی، تهران: نشر حیدری.
- باقری کبورق، علی (۱۳۷۱) جامعه و حکومت در ایران، کتاب اول: دوران قاجار، تهران: مرکز نشر بین الملل.
- بدیع، برتران (۱۳۸۰) دو دولت، قدرت و جامعه در غرب و در سرزمین‌های اسلامی، احمد نقیب‌زاده، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- برزویی، مجتبی (۱۳۷۸) اوضاع سیاسی کردستان، تهران: فکر نو.
- پیران، پرویز (۱۳۸۴) «نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران» مجله اندیشه ایران‌شهر، ۶: ۲۲-۳۴.
- ترابی فارسانی، سهیلا (۱۳۸۴) تجار، مشروطیت و دولت مدرن، تهران: نشر تاریخ ایران.
- تقوی، سید مصطفی (۱۳۸۴). فراز و فرود مشروطه، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- توحیدی، کلیم‌الله (۱۳۷۱) حرکت تاریخی کرد به خراسان، مشهد: مولف.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۹) صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، تهران: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- جهانگیر میرزا (۱۳۸۴) تاریخ نو، مصحح عباس اقبال آشتیانی، تهران: نشر علم.
- حاج سیاح (۱۳۴۶) خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح، تهران.
- حسینی فسایی، حاج میراز حسن (۱۳۸۲) فارسنامه ناصری، تصحیح منصور رستگار

فسایی، تهران: امیرکبیر.

دروویل، گاسپار (۱۳۷۰) سفر در ایران، منوچهر اعتماد مقدم، تهران: شباویز.
دو رو ششوار، ژولین (۱۳۷۸) خاطرات سفر ایران، مهران توکلی، تهران: نشر نی.
دو گوینو، کنت (۱۳۶۰) سه سال در ایران، ذبیح الله منصوری، تهران: نشر فرخی.
دوبد، بارون (۱۳۷۱) سفرنامه لرستان و خوزستان، حسین آباد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

دولت آبادی، یحیی (۱۳۷۱) حیات یحیی، تهران: عطار.
رجب‌زاده، احمد (۱۳۷۸). جامعه شناسی توسعه: بررسی تطبیقی - تاریخی ایران و ژاپن، تهران: سلمان.
رهبری، هادی (۱۳۸۷). تجار و دولت در عصر قاجار (از همزیستی تا رویارویی)، تهران: کویر.

زیباکلام، صادق (۱۳۷۵) ما چگونه ما شدیم (ریشه یابی علل عقب ماندگی در ایران)، تهران: انتشارات روزنه.

زیباکلام، صادق (۱۳۷۷) سنت و مدرنیته (ریشه‌یابی علل ناکامی اصلاحات و نوسازی سیاسی در ایران عصر قاجار)، تهران: انتشارات روزنه.

سایکس، سرپرسی مولزورث (۱۳۸۰) تاریخ ایران، سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، جلد دوم، تهران: افسون.

سپهر، محمدتقی (لسان‌الملک) (۱۳۴۴) ناسخ‌التواریخ، تهران: اسلامیه.
سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۶) فرهنگ سیاسی ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

سیف، احمد (۱۳۹۰) بحران در استبداد سالاری ایران، تهران: نشر آمه.
سیوری، راجر (۱۳۷۴) ایران عصر صفویه، احمد صبا، تهران: کتاب تهران.
شاردن (۱۳۷۲) سفرنامه شاردن، اقبال یغمایی، تهران: توس.
عیسوی، چارلز (۱۳۶۲) تاریخ اقتصادی ایران (قاجاریه ۱۳۳۲-۱۲۱۵ ه.ق.)، یعقوب

آژند، تهران: نشر گستره.

- فشاهی، محمدرضا (۱۳۶۰). تکوین سرمایه‌داری در ایران، تهران: گوتنبرگ.
- فلور، ویلم (۱۳۶۶) جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار، جلد اول، ابوالقاسم سری، تهران: انتشارات توس.
- فوران، جان (۱۳۷۸) مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران (از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی)، احمد تدین، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- فوروکاوا، نوبویوشی (۱۳۸۴) سفرنامه فوروکاوا، هاشم رجب زاده و کینیچی ئه اورا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (۱۳۷۲) اقتصاد سیاسی ایران (از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی)، محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۳) «حکومت خودکامه: نظریه‌ای تطبیقی درباره دولت، سیاست و جامعه ایران»، در نه مقاله در جامعه شناسی تاریخی ایران، علیرضا طیب، تهران: نشر مرکز.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۴) تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران، علی طیب، تهران: نشرنی.
- کدی، نیکی آر. (۱۳۶۹) ریشه‌های انقلاب ایران، عبدالرحیم گواهی، تهران: انتشارات قلم.
- کدی، نیکی آر. (۱۳۸۱) ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان (۱۳۰۴ - ۱۱۷۵)، مهدی حقیقت خواه، تهران: ققنوس.
- کرزن، جورج ناتانیل (۱۳۸۰) ایران و قضیه ایران، غلام‌علی وحید مازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کرمانی، ناظم الاسلام (۱۳۸۴). تاریخ بیداری ایرانیان، تهران: امیرکبیر.
- کریمی زنجانی اصل، محمد و آمنه حسینی گلسفیدی (۱۳۷۴) «ناسازگی در قدرت سیاسی: نگاهی گذرا به ساختار قدرت سیاسی در ایران عصر قاجار»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ۱۱۳ و ۱۱۴: ۸۴-۹۹.

- کمپفر (۱۳۶۳) سفرنامه کمپفر، کیکاوس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
- کیاوند، عزیز (۱۳۶۸). حکومت، سیاست و عشایر، تهران: انتشارات عشایری
- لاکهارت، لارنس (۱۳۸۳) انقراض سلسله صفویه، اسماعیل دولتشاهی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- لمبتون، آن (۱۳۴۵) مالک و زارع، منوچهر امیری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لمبتون، آن (۱۳۶۲) تاریخ ایلات ایران، علی تبریزی، در ایلات و عشایر (مجموعه کتاب آگاه)، تهران: آگاه.
- مارتین، ونسا (۱۳۸۹) دوران قاجار: چانه زنی، اعتراض و دولت در ایران قرن نوزدهم، افسانه منفرد، تهران: آمه.
- محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۵۴). تاریخ موسسات تمدنی جدید در ایران، جلد اول، تهران: انجمن دانشجویان دانشگاه تهران با همکاری موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴) شرح زندگانی من: تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه از اقا محمدخان تا آخر ناصرالدین شاه، تهران: زوار.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۲). قومیت‌ها و نقش آنان در تحولات سیاسی سلطنت محمدرضا پهلوی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ملکم، سرجان (۱۳۸۰) تاریخ کامل ایران، میرزا اسماعیل حیرت، تهران: افسون.
- موسوی اصفهانی، محمدصادق (۱۳۶۳) تاریخ گیتی گشا در تاریخ زندیه، مصحح: سعید نفیسی، تهران: اقبال. ۱۵-۱۶
- میرزا رفیعا (۱۳۴۸) دستور الملوک، به کوشش محمدتقی دانشپژوه، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال ۱۶، شماره ۵ و ۶.
- مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۶۸) سازمان اداری حکومت صفوی، مسعود رجب نیا، تهران: امیر کبیر.
- نادر میرزا، شاهزاده (۱۳۵۱) تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، به کوشش محمد مشیری، تهران: اقبال.

نفیسی، سعید (۱۳۷۲) تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، جلد دوم، تهران: انتشارات بنیاد.

نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۹) رضا شاه و نظام ایلی (تاثیر ساختار دولت مطلقه و رضا شاه بر نفوذ قبایل و عشایر)، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

نوایی، عبدالحسین (۱۳۶۸) نادرشاه و بازماندگانش، تهران: زرین.

هدایت، حاج مهدیقلی (مخبر السلطنه) (۱۳۸۵) خاطرات و خطرات: توشه‌ای از

تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من، تهران: زوار.

- Abrahamian, E. (1974) "Oriental Despotism: The Case of Qajar Iran", International journal of Middle East Studies, 5:3-31.
- Anderson, C.W. (1967) Politics and Economic Change in Latin America: The Governing of Restless Nations, Princeton, NJ: D. Van Nostrand.
- Bakhash, Shaul (1978), Iran: Monarchy, Bureaucracy & Reform under the Qajars: 1858-1896, London: Ithaca Press London.
- Banani, A. (1978) "Reflection on The Social and Economic Structure of Safavid Persia at Its Zenith", in Iranian Studies, XI: 83-116.
- Bausani, A. (1971) The Persians, From the earliest days to the twentieth century, translated from Italian by J.B. Donne. London: Elek Books.
- Collier, R.B. and Collier, D. (1991) Shaping the Political Arena, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Knight, J. (1992) Institutions and Social Conflict, Cambridge: Cambridge University Press.
- Krasner, S.D. (1984) "Approaches to the State: Alternative Conceptions and Historical Dynamics", Comparative Politics, 16(2): 223-246.
- Mahoney, J. (2000) "Path Dependence in Historical Sociology", Theory and Society, 29(4): 507-548.
- Migdal, J.S. (2004) State in Society Studying: How State and Societies Transform and Constitute One Another, Cambridge University Press.

- Orren, K., & Skowronek, S. (1994), "Beyond the iconography of order: Notes for a new institutionalism", In: L.C. Dodd and C. Jillson (eds.), *The dynamics of American politics: Approaches and interpretations*, Boulder, CO: Westview: 311-30.
- Pierson, P. and Skocpol, T. (2002) "Historical Institutionalism in Contemporary Political Science", In: Henry Milner / Ira Katznelson (eds.), *Political Science: The State of the Discipline*, New York: W.W. Norton, 693—721.
- Sewell, W. H., Jr. (1996), "Three temporalities: toward an eventful sociology", In McDonald, T.J. (ed.), *The Historic Turn in the Human Sciences*, Ann Arbor: Univ. Mich. Press: 245–80.
- Skocpol, T(2002) "Bringing the state back in: Strategies of Analysis in Current Research", In: P. B. Evans; D. Rueschemeyer & T. Skocpol (eds.), *Bringing the state back in: Cambridge University Press*: 3-43
- Steinmo, S. (2008) "Historical Institutionalism?" In Donatella Della Porta and Michael Keating(eds.), *Approaches and Methodologies in the Social Sciences. A Pluralist Perspective*, Cambridge: Cambridge University Press: 118-138.
- Thelen, K. & Steinmo, S. (2002) "Historical institutionalism in comparative politics", In Sven Steinmo; Kathleen Thelen, & Frank Longstreth, (Eds.), *Structuring politics: Historical institutionalism in comparative analysis*, Cambridge: Cambridge University Press:1-32.
- Thelen, K. (2008) "How Institutions Evolve: Insights from Comparative Historical Analysis", In J. Mahoney & D. Rueschemeyer(Eds.), *Comparative Historical Analysis in the Social Sciences*, Cambridge: Cambridge University Press: 208-240.